

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هفتم
شماره ۷۵ - خرداد ۱۳۸۵ - ژوئن ۲۰۰۶

بیابانه نشست سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان) بعد از کنگره سوم درمورد خطر تجاوز نظامی به ایران و ضرورت تقویت جنبش صلح

علل و انگیزه تجاوز احتمالی به ایران چیست؟

به باور حزب ما تهدید احتمالی آمریکا برای تجاوز به ایران بر خلاف تبلیغات دروغوها از خطر "اسلام سیاسی" آنطور که ماموران ستون پنجم آمریکا و اسرائیل تبلیغ می کنند ناشی نمی شود، از ضرورت توسعه سرمایه و کوبیدن موانع راه گسترش آن در منطقه ناشی می شود. لشکر کشی امپریالیست جنایتکار و بربرمنش آمریکا به منطقه ناشی از "بلسوختگی" امپریالیسم برای عدم اجرای "حقوق بشر" در ایران و اجرای شکنجه های قرون وسطایی در زندانهای "گوانتاناموئی" ایران نیست. زیرا حقوق بشری ما ایرانی ها هیچوقت برای امپریالیستها ارزش نداشته است. این یورش تجاوزکارانه ناشی از ماهیت اسلامی حکومت ایران نیز نیست. عربستان سعودی، پاکستان، امارات متحده عربی، افغانستان و کویت این متحدین بی برو برگرد ماشین جنگی امپریالیست آمریکا بمراتب از ایران اسلامی تر و بنیانگراتر و ارتجاعی ترند. این کوبیدن بر طبل جنگ ناشی از این نیست که "هیولای" ایران خطری برای آغاز جنگ جهانی و تهدیدی مهیب برای صلح جهانی است و یا اینکه ایران بر خلاف آمریکا و اسرائیل؟! از "تروریسم" بین الملل حمایت می کند. واقعیت این است که ایران سد راه توسعه بی مانع سرمایه جهانی در منطقه است. ایران امنیت سرمایه جهانی را به خطر می اندازد. منابع اولیه ایران که مورد نیاز امپریالیستهاست هنوز به دست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی نیافتاده است تا خصوصی شود و توسط سرمایه هنگفت بین المللی بلع گردد. ایران حتی اگر تمام برنامه های هسته ای مسالمت آمیز خویش را نیز بدور ببیند و به این خیانت ملی تن در دهد، همانگونه که در مورد قبول پرونده الحاقی تن در داد، باز امپریالیست آمریکا دست بردار نیست. حتی اگر رژیم ایران توسط طبقه کارگر ایران سرنگون شود و یا یک حکومت کمونیستی در... ادامه در صفحه ۲

از چاله رویونیسم به چاه اکونومیسم

نقدی بر کتاب "خیانت به سوسیالیسم پس پرده ی فروپاشی اتحاد شوروی"

"مبارزه با استالین زیر عنوان "مبارزه با شخص پرستی" از کنگره بیستم و با گزارش باصطلاح محرمانه خروشچف شدت گرفت. مبارزه مذکور مبارزه با شخص نبود. بلکه تجسم و تلخیص مبارزه ایدئولوژیک بود. در زیر نام استالین به ایدئولوژی و سیاستی که وی از آن دفاع کرده بود یعنی به مارکسیسم-لنینیسم حمله میشد. خروشچف خوب می دانست که اگر آموزش و فعالیت چند ده ساله استالین نفی شود در واقع مارکسیسم-لنینیسم و ساختمان سوسیالیسم در شوروی نفی شده است. از این جهت دشمنی خود را با مارکسیسم-لنینیسم در دشمنی با استالین خلاصه می کرد. نفی استالین در کنگره بیستم ضربه جبران ناپذیری بر مجموعه نهضت کمونیستی و کارگری جهان وارد آورد و به کلیه جریانات شکست خورده ضد پرولتری، مانند ترسکیسم، بوخارینیسم، آتارشیسم و غیره و غیره جان داد. نفی استالین به معنای تأیید ایدئولوژی های غیر پرولتری بود"

رفیق احمد قاسمی

اخیرا کتابی به قلم دو نویسنده آمریکائی روجر کیران - توماس کنی منتشر شده است که به تحقیق پیرامون در فروپاشی شوروی پرداخته اند. آنها عنوان "خیانت به سوسیالیسم" را برای کتاب خویش برگزیده اند. مترجم کتاب آقای محمد علی عموی است.

خواننده ای که این کتاب را در دست می گیرد در درجه اول فکر می کند که این نویسندگان آمریکائی واقعا در پی تحلیل و علت بروز رویونیسم در شوروی، احیاء سرمایه داری در آن و سرانجام سقوط محتمل آن می باشند. ولی هر چه بیشتر به مطالعه این اثر ادامه می دهید بیشتر درک می کنید که نگارندگان این اثر سوراخ دعا را گم کرده و با نگرش التقاطی و فقدان دانش علمی خواننده را چه بدانند چه ندانند از چاله ای به چاه فرا می خوانند. کتاب سرشار از انبوهی وقایع جزا از هم است که نویسندگان تلاش نمی کنند آنها را بهم ربط منطقی داده و در میانشان روشنائی ایجاد کرده و بیک ارزیابی انقلابی برسند. آنها از نتیجه گیری منطقی میهراسند و از برخورد با آن گریزانند. این است که شکست سوسیالیسم در شوروی به خلق و خوی و شخصیت افراد و حساب احتمالات بر می گردد. نویسندگان به فساد دستگاه و تعفن آن اشاره می کنند ولی علل و ریشه این فساد را در شخصیت افرادی نظیر برژنف، آندروپف و یا گورباچف جستجو می کنند. این است که اساس این تحلیل بر یک بررسی علمی و مارکسیستی لنینیستی استوار نیست.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه که در واقع یک حزب رویونیستی بیش نیست در ۱۹۹۷ نوشته: "در حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره دو گرایش رو در رو وجود داشته است، پرولتری و خرده بورژوائی، دموکراتیک، بروکراتیک. از این رو، دو جناح بر پایه این دو گرایش در ح.ک.ا.ش. به وجود آمد. در جریان مبارزه سیاسی دائمی بین آن دو، یک خط سیاسی در عمل شکل گرفت. بدون در نظر گرفتن این مسئله فهم چنان تناقض هایی در تاریخ شوروی، بین شور و شوق خلاق توده ای و سرکوب دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ نا ممکن است. تنها با در نظر داشتن این شرایط می توان به یک برآورد و اظهار نظر عینی در باره یک چنین حزب و رهبرانی چون استالین و مولوتف، خروشچف و مالنکف، برژنف و کاسیکین دست یافت". در این گفته فراموش شده است اشاره شود که تاریخ این مبارزه میان سوسیالیسم و دشمنان سوسیالیسم را که در کتاب تاریخ مختصر حزب کمونیست بلشویک شوروی منتشر شده بود رویونیستها ممنوع نمودند و از دسترس کمونیستها خارج کردند و مبارزه عظیم ایدئولوژیکی را که به رهبری استالین صورت گرفته بود کتمان نمودند. خروشچف با حمله به کیش شخصیت استالین بر ارضی با سلی از اتهام و دروغ این مبارزه را معیوب جلوه داد و زمینه رشد سرمایه داری را به کمک برژنف، کاسیکین، آندروپف و گورباچف و یلتسین فراهم آورد. وی از شوروی سوسیالیستی شوروی سرمایه داری متکی بر اقتصاد بازار ساخت. در این اظهار نظر که ما به آن برخورد خواهیم کرد نقش خرده بورژوائی در قدرت در چند دهه و استتالاش به یک بورژوائی نوحاسته بروکراتیک کتمان می شود. مرز میان استالین، مولوتف، مالنکف، گانگنویچ از یک طرف؛ با خروشچف، برژنف، کاسیکین، آندروپف، گورباچف و یلتسین و سایر رویونیستها خائن و ضد انقلابی از صف مقابل، مخدوش می گردد. این واقعیت که علیرغم وجود گرایش خرده بورژوائی در حزب همواره مشی کمونیستی بر حزب مسلط بود و مبارزه ای دائمی برای پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم صورت می گرفت در این نقل قول مشهود نیست. در عین حال روشن نیست که بوخارینیسم گرایش خرده بورژوائی نبود وی نماینده سرمایه داری ده بود و می خواست مناسبات سرمایه داری را در شوروی با نظریات خویش احیاء کند.

البته در این اثر برای نخستین بار تلاش می شود که نقش رهبر کبیر پرولتاریای جهان رفیق استالین برجسته شود. حتی با اشاره به آمار و اسناد قلیلی که آنها به آن اشاره می کنند واضح می شود که سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی مستقر بوده و با نیروی شگرفی که تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده بوده است به پیش می رفته است. نویسندگان اعتراف می کنند که اقتصاد شوروی در فاصله سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۳ یعنی زمانی که رهبری استالین بر آن سایه می افکند و اقتصاد سوسیالیستی در آنجا حاکم بود بیشترین رشد را کرده است. این امر مدیون رهبری درست و انقلابی استالین و مبارزه وی با دشمنان سوسیالیسم است. از قلم نویسندگان بر می آید که "اتهامات" به رفیق استالین در این وسعتی که دشمنان کمونیسم از آن دم می زنند و آنها این "اتهامات" را اطلاعات درجه دوم از آثار ضد کمونیستی می نامند دروغی بیش نیست. آنها می نویسند: "اکنون که آرشینهای شوروی گشوده می شوند، ثبوت های مفرط و بیمارگونه نویسندگان ضد شوروی آخرین سخن در باره ی تاریخ شوروی نخواهد بود". این گفتار که تجدید نظر شجاعانه ای در میان عناصر مسلط الاراده ای است که از سایه استالین نیز واهمه داشته و بر اساس مد روز و شستشوی مغزی بی اراده "اتهامات" از خود ساخته ای نیز به انبوه "اتهامات" گذشته می افزایند باید با این هشدار کامل شود که فراموش نکنیم که بایگانی جنبش کمونیستی شوروی در دستهای رویونیستها و امپریالیستها و دشمنان لنینیسم است. عنصر مسخره و دائم الخمری مانند بوریس یلتسین مدارک جعلی در مورد وقایع کشتار افسران لهستانی بنام واقعه "کایتون" بدست نازیها در زمان جنگ جهانی دوم منتشر کرد و برای خوش آمد لهستانی ها و امپریالیستها مسئولیت کشتاری را که نازیها مرتکب شده بودند بدون کوچکترین نیازی به گردن استالین گذارد. این است که هر ... ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

خطر تجاوز نظامی به ایران...

ایران بر سر کار آید باز امپریالیست آمریکا دست بردار نیست و نعره های تهدید آمیزش را علیه یک حکومت انقلابی صدها بار رساتر ساخته در پی جعل مدارک جدید برای تجاوز بر می آید، حتی اگر در ایران یک رژیم بورژوا دموکراتیکی نظیر ونزولا بر سر کار آید باز آمریکا دست بردار نیست و به کودتا و جنگ دست خواهد زد. زیرا بر خلاف آنچه ستون پنجم صهیونیستها در ایران تبلیغ می کنند، مبارزه ایکه در خاورمیانه در گرفته است نزاع میان "اسلام سیاسی" و "میلیتاریسم آمریکائی" و یا مبارزه میان "دو قطب ارتجاعی"، "دو قطب تروریسم" نیست. اگر در ایران یک قطب انقلابی نیز بر سر کار آید، از ولع غارت امپریالیستی لقمه ای نیز کاسته نخواهد شد و تازه خطر جنگ به مراتب شدیدتر هم می شود. این تئوریهای ارتجاعی پوششی بر ماهیت جنگی است که می رود تا از صورت بالقوه به صورت بالفعل در آید. امپریالیست آمریکا خواهان تثبیت شرایطی در ایران و منطقه است که منافع استراتژیک وی را از نظر سیاسی و اقتصادی تامین کند. اینکه چگونه رژیم در ایران بر سر کار باشد برای امپریالیستها جنبه ثانوی دارد. جنگ طلبی امپریالیست آمریکا بر خلاف عوامفریبان در دشمنی با "تروریسم اسلامی" و یا "اسلام سیاسی" نیست. امپریالیست آمریکا در منطقه منافع استراتژیک دارد. می خواهد منابع سوخت منطقه را در جنگ خویش بگیرد و سایر رقبا یعنی اروپا و چین را کنترل کند. می خواهد مانع شود تا پستوانه دلار آمریکا که نفت منطقه است با تبدیل بهای نفت به یورو، اعتبار جهانی خویش را از دست داده و به یک تکه کاغذ پاره بدل شود. وی می خواهد منابع اورانیوم مهم و استراتژیک ایران را مانند زمان شاه و یا معدن مس سرچشمه را در دست داشته باشد. امپریالیست آمریکا به ایران بدون ایرانی علاقمند است. با این سیاست است که مامورین خویش را می فرستد تا در یک جنگ روانی نا برابر در مورد ماهیت جنگ دروغ پراکنی کنند و به مردم القاء کنند که تجاوز آمریکا به ایران برای نجات بشریت و ممانعت از جنگ است. ایرانها را کامیاب خواهد ساخت و "در خانه هر کس یک سطل نفت تحویل می هند". و گویا بنا بر وعده ستون پنجم امپریالیستها و صهیونیستها در ایران این تجاوز آشکار به "انقلابیون" یک فرصت تاریخی می دهد تا رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و از ایران "یک دنیای بهتر" بسازند. این افسانه ها را ستون پنجمی در ایران بنام "حزب کمونیست کارگری ایران" که سازمانی ضد ایرانی و وطن فروش است بسط می دهد. تا خطر موهوم ایران را با خطر واقعی امپریالیست متجاوز و جنایتکار آمریکا همسنگ کند، آنها ناچارا برای آنکه فیل را با فنجان همتران کنند، باید در فنجان بادکنکی بدمند تا به بزرگی فیل شود و این فیل را هوا می کنند. وگرنه کدام عقل سالمی قبول می کند که این کشور ایران است که دنیا را به لبه پرتگاه جنگ جهانی کشانده است و یکی از "قطب" های بزرگ و خطرناک ارتجاع جهانی است و همه بشریت را به مرگ تهدید می کند. کدام عقل سالمی می پذیرد که جنگ کنونی، جنگ جهانی میان دو قطب بزرگ ارتجاع جهانی است و ما ایرانی ها با آن کاری نداریم و در آن دخالتی نخواهیم کرد. این دعوا به ما مربوط نیست، دعوی بوش با خامنه ایست. به ریش چنین تئوریهای ارتجاعی باید خندید که حتی واضعین آنها نیز به آن در ته دل خویش اعتقادی ندارند. چنین قطب سازیهای ارتجاعی تازه گی ندارد. تجاوز نظامی و بربرمنشانه به عراق نیز تحت لوای مبارزه با "قطب خطرناک صدام حسین" که صلح جهانی را با "سلاحهای کشتار جمعی اش" به "خطر" انداخته بود، صورت گرفت.

تاکتیک درست مبارزه انقلابی کدام است؟

تاکتیک مبارزه را باید بر اساس واقع بینی و نه بر اساس ذهنیگری و ناپینائی سیاسی معین ساخت. آنکس که هوادار صلح است باید برای ایجاد شرایطی مبارزه کند که مانع شود تا امپریالیست آمریکا به ایران تجاوز کند و از مردم ایران قتل عام نماید. ایران را به ویرانه بدل کنند. وضع کنونی ایران صد ها بار ارجحتر است از وضع مشابهی که در عراق پس از اشغال آن کشور پیش آمده است و مردم بیچاره عراق را ده ها سال از قافله تمدن به عقب پرتاب کرده است، وضع مردم ایران هم اکنون حتی در زیر ساطور مرگ آور جمهوری اسلامی صدها بار ارجحتر از وضعی خواهد بود که بمب افکنهای آمریکائی با استفاده از بمبهای اتمی مینیاتوری به نابودی شرایط مادی هستی مردم میهن پرداخته و موجب مرگ میلیونها نفر از هموطنان ما در حال و آینده گردند. جلوگیری از جنگ، بتأخیر انداختن آن، فشار به امپریالیستها از طریق افکار عمومی و کار روشنگرانه ترویجی در میان ایرانیان در داخل کشور در مورد خطر امپریالیسم و شناساندن چهره های دشمنان مردم ما و ماهیت ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی و حقوق قانونی کشور ما، تاکتیک درست مبارزه ای است که باید در پیش گرفت. باید تکیه را بر بسیج مردم علیه امپریالیسم آمریکا که مسبب و بانی و برانگیزنده جنگ است قرار داد. باید نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی نمی تواند از حقوق و منافع ملی ایران حمایت کند و این مردم ایران هستند که باید به نیروی خود و رهبری انقلابی اعتماد کنند. شعار های "انقلابی" ضد رژیمی و همسنگ کردن خطر موهومی ایران با خطر واقعی امپریالیسم جهانی و صهیونیسم در تظاهرات جهانی جنبش صلح، در شرایطی که ایران تحت خطر بمباران و تجاوز احتمالی و نابودی قرارداد، طبیعتاً آن روزی را ندارد که شعار "نه! به استعمار و امپریالیسم جهانی" و بویژه امپریالیست آمریکا خواهد داشت. شعاری که به مبارزه مردم ایران خدمت می کند. در تظاهرات جنبش صلح تنها باید خطر تجاوز آمریکا به ایران را برجسته کرد. هر کس که این آرایش قوا را نبیند به نفع طرف قویتر وارد کارزار شده است و در این جنبش ضد اشغال جانی نخواهد داشت. این عده هواداران شرمگین تجاوز آمریکا به ایرانند.

حمله آمریکا و یا حتی تهدید به تجاوز، دستاویزی در دست جمهوری اسلامی است تا فضای تنفس اجتماعی را در درون ایران تنگ تر کند، منتقدین خویش را به اسارت گرفته و به بند بکشد و پیچ و مهره های استبداد را تقویت کند. پس تهدیدات امپریالیستها و صهیونیستها به نفع ارتجاع ایران است و سایر حقوق مردم ایران را که حق مسلم آنهاست به خطر می اندازد. امپریالیسم در سرکوب جنبش مردم ایران همدست صهیونیسم و پان اسلامیم است. هر چه خطر تهدید امپریالیستی-صهیونیستی بیشتر شود تضییقات و فشار و سرکوب جمهوری اسلامی افزایش می گردد. جمهوری اسلامی بنا بر ماهیت خویش قادر نیست یک مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را سازمان دهد. بسیج عمومی وی متکی بر استقرار وسیعترین آزادیهای دموکراتیک نیست که تضمین یک مبارزه مدام و مستمر و قدرتمند ضد امپریالیستی است. آنها به حقیقت و دروغگوئی و پرده پوشی از مردم متوسل می شوند و فکر می کنند که از این راه امکان مقاومت خویش را در مقابل امپریالیسم افزایش می دهند. نیروهای انقلابی باید خواهان دموکراسی وسیع باشند که ضامن محکم مبارزه ضد امپریالیستی خواهد بود. مردم ایران را باید در جهتی بسیج کرد که خواهان مبارزه بر ضد استعمار و امپریالیسم، حمایت از منافع ملی شان و ممانعت از نابودی کشورشان باشند. برای مردم ایران برخلاف وطنفروشان تمامیت ارضی ایران مطرح است. مردم ایران به دستاوردها فنی و علمی میهنشان علاقمندند. در

این راستا باید مطرح کنند که تحقق حقوق دموکراتیک به تقویت مبارزه ضد امپریالیستی یاری می رساند. آنکس که حقوق دموکراتیک و خواستهای زحمتکشان را سرکوب می کند در راه مبارزه ضد امپریالیستی مانع ایجاد کرده و این جنبه را تضعیف می نماید. رژیم جمهوری اسلامی در راس این سرکوبی ضد مردمی قرار دارد و ارتجاعی عمل میکند.

نیروهای سیاسی ایران نسبت به سرنوشت مردم میهنشان نمی توانند بی تفاوت باشند. ایران ویران موجب وجد حزب ما نیست و بشدت حزب ما را نگران می کند. حزب ما فریب وعده سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی نوع آمریکای را نمی خورد. حزب ما درک می کند که هرگز سخن بر سر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست، بر سر نابودی زیربنای اقتصادی و نابودی مردم ایران است. لذا واقع بینی انقلابی حکم می کند وظیفه نیروهای انقلابی ایران تقویت جنبش صلح در جهان باشد. لبه تیز این مبارزه علیه امپریالیست آمریکاست. دستهای امپریالیست آمریکا از ایران کوتاه باد! این شعار مهم این فعالیتهاست. جنبش صلح نیز در همه جهان این واقعیت را درک کرده است و در همه جا در مقابل خرابکاری "حزب کمونیست کارگری" که مامورند به عنوان ایرانی(اینها از چه موقع ایران دوست شده اند-توفان) در این جنبش خرابکاری کنند و عامل مهم بازدارنده جنگ و تجاوز به ایران را تضعیف نمایند، ایستادگی می کند و دست رد به سینه آنها می زند. سلطنت طلبان، سازمان مجاهدین و "حزب کمونیست کارگری" تلاش می کنند تفرقه افکنانه حرکت دومی در مقابل جنبش صلح ایجاد کنند و جنبش صلح را به افتراق بکشانند و مانع شوند که مردم جهان و بویژه ایرانی ها باین جنبش بپیوندند و نقش مهم بازدارنده این جنبش را در تجاوز آمریکا به ایران تضعیف کنند. این تلاش خائنه آنها با شکست قطعی روبرو شده است و در آینده نیز روبرو می شود.

رفقای ما باید مسئله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران را به صورت ترویجی و در متنی روشنگرانه به افکار عمومی و در میان ایرانیان در خارج از کشور بیان کنند و توضیح دهند که سرنگونی این رژیم ضد دموکراتیک از مجرای مبارزه بر ضد تجاوز امپریالیستی می گذرد. آنچه در دستور کار تبلیغاتی قرار دارد مخالفت آشکار و بی شبهه علیه خطر تجاوز و جنگ است. شعارهای بی پشتوانه و به ظاهرا انقلابی که در یک مبارزه مشخص قصد آن دارد با یک دست صد تا هندوانه بلند کند، سنگ بزرگی است که با هدف زدن در دست گرفته اند. اقدام این عده بطور عینی خرابکارانه است. در عمل نیز یا ناچارند به جنبش صلح بپیوندند و در این کادر ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را افشاء کنند و تکیه را بر دفع خطر امپریالیستها بگذارند و یا تظاهرات مستقل خود را در حمایت از آمریکائیه و اسرائیلیها با حمایت تبلیغاتی آنها برپا دارند. آنوقت در میان ایرانیانی که جیره موجب بگیر اسرائیل نیستند ودر میان خلق ایران بی آبرو می شوند.

آیا خطر جنگ واقعی است؟

بنظر ما خطر جنگ در وضع کنونی علیه ایران منتفی نیست و از نیاز سیاست جهانی شدن سرمایه امپریالیستی ناشی می شود. ولی این خطر هنوز به عنوان یک امکان وجود دارد که می تواند به واقعیت بدل شود و یا نشود. اگر رژیم جمهوری اسلامی به خواستهای امپریالیست آمریکا بدون مقاومت تن در دهد، طبیعتاً خطر جنگ منتفی می گردد. آنها قادر خواهند بود مثل سابق حقوق بشر را بدون اعتراض جهانی به زیر پا بگذارند و نیروهای انقلابی را در سینه دیوار قرار دهند. ولی بهر صورت عوامل بازدارنده ای نیز ... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

خطر تجاوز نظامی به ایران...

وجود دارند که این خطر را به تأخیر می اندازند. این عوامل مبارزات قهرمانانه مردم در عراق و افغانستان است که باتلاقی برای نیروهای اشغالگر فراهم آورده است.

یکی دیگر از عوامل مهم بازدارنده که مورد خوشایند جاسوسهای امپریالیستها و صهیونیستها نیست یکپارچگی مردم ایران برای مقاومت در مقابل تجاوز امریکاست و این عزم آنها را تظاهرات میلیونی بی سابقه مردم و اظهارات آن‌ها در ماههای اخیر و گزارشات رسیده از ایران نشان می دهد. مردم ایران حاضر نیستند ننگ اسارت را بپذیرند و از غنی کردن اورانیوم و پژوهش در این زمینه دست بردارند. آنها نمی خواهند آینده تأمین انرژی کشورشان را در اختیار امپریالیستها قرار دهند و تا ابد به آنها وابسته باشند و به ساز آنها برقصند.

عامل مهم دیگر افکار عمومی مردم جهان در حمایت بی سابقه از مردم ایران است. مردم منطقه خاور میانه و آسیای مرکزی، ترکیه و پاکستان در مقابل این تجاوز بربرمنشانه سکوت اختیار نخواهند کرد. حضور جنبش گسترده، جهانی و مترقی صلح در مخالفت با تجاوز امپریالیست آمریکا در داخل آمریکا، اروپا، آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در ماههای گذشته بهترین گواه فشاری است که به امپریالیستها وارد می شود.

فراموش نکنیم که جبهه امپریالیستها نیز متحد نیست. تضاد امپریالیستها و قدرتهای بزرگ و کوچک جهانی در سایه فریادهای امپریالیست آمریکا قرار گرفته است و جلب نظر نمی کند. لیکن در پس پرده بر سر تقسیم غنایم و خطرات ناشی از این حمله یقه هاست که دریده می شود. دولت‌های چین و روسیه مخالفت خویش را علناً ابراز داشته اند. دولت آلمان مخالفت خویش را غیر مستقیم بیان می کند، دول منطقه مخالف حمله آمریکا به ایران هستند زیرا که مسندهای قدرت آنها نیز متزلزل می شود و این ابعاد خسارت احتمالی وارده به منافع آمریکا را بسیار افزایش می دهد.

فقدان یک بدیل امپریالیستی در مقابل جمهوری اسلامی در عرصه ایران عرض اندام می کند. نه مجاهدین و رشکسته، نه سلطنت طلبان خود فروخته و نه حزب کمونیست کارگری (این آخری که حقیقتاً جوک است) بعنوان بدلی "کمونیستی" نمی توانند در حد احمد چلی نیز نقش بازی کنند و مورد احترام مردم ایران قرار بگیرند. وضعیت پس از فاجعه برای این عروسکها قابل کنترل نیست.

پیشبینی نتایج جنگ برای کارشناسان امپریالیستها بسیار بغرنج و ناگوار است و عواقب آن برای آنها بسیار ناخوشایند و هراس انگیز بنظر می رسد. لنگش کنه‌ای مریدان منصور حکمت و الهامگیران از آرپل شارون به آن اندازه قدرت ندارد تا جرح بوش را قانع کند و به این خطر بکشد.

این عوامل بازدارنده جنگ را به تأخیر می اندازند و چه بسا در شکل سیاست نفوذی امپریالیستها نقش مهمی ایفاء کنند. زمان به نفع نیروهای انقلابی کار می کند. نیروهای انقلابی ایران باید با شرکت وسیع در جنبش صلح و فراخواندن مردم باین جنبش، به تشویق مردم ایران که از حقوق ملی خویش به دفاع برخیزند بردارند از مبارزه آنها برای قطع دست استعمار تا عراق دومی در منطقه ایجاد نشود حمایت کنند. حمایت از جنبش صلح یک اقدام انقلابی است و خرابکاری در آن با دست عمال صهیونیسم صورت می گیرد. رفقای ما موظفند نقش این عمال را در نزد جنبش صلح بر ملا کنند.

حزب کار ایران (توفان)

۱۳ مه ۲۰۰۶

از چاله رویونیسم...

سندی را باید از نقطه نظر روابط منطقی اش نیز بررسی نمود. نویسندگان بدرستی تأکید می کنند که بجز نقطه نظر استالین در مورد ساختمان سوسیالیسم بدیل دیگری وجود نداشته و کسی حرفی برای گفتن نداشت و سایر این رهبران "کبیر" در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی راه رشد سرمایه داری را پیشنهاد می کرده اند. استالین رهبر بزرگ مبارزه بر ضد نماینده راه رشد سرمایه داری، نماینده کولاکها یعنی بوخارین است. وی نوشت:

"پیروزی انحراف راست در حزب ما باعث می شد که نیروهای سرمایه داری از بند رها گردند، مواضع انقلابی پرولتاریا را از هم بپاشد و امکان بازگشت سرمایه داری در کشور ما بیشتر شود". استالین مظهر جسم دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و مورد عشق و علاقه مردم و طبقه کارگر شوروی است. اگر نویسندگان به این تحلیل خود نیز معتقد باشند باید منطقاً به این نتیجه برسند که پیروزی بوخارینیسم یعنی استقرار مجدد سرمایه داری، یعنی نابودی سوسیالیسم، یعنی استثمار طبقه کارگر. نتیجه نظریات بوخارین یک گپ روشنفکرانه بی انتها نیست، نقش آن مستقیماً در تولید و اداره کشور نمایان می شود. فرق است میان دوره ایکه حزبی در قدرت است و حزبی که در اپوزیسیون قرار دارد. سرکوب بی امان بوخارینیستها که به عوامل خرابکار در شوروی سوسیالیستی بدل شدند راه صحیح مبارزه طبقاتی بود. بوخارین که هوادار سرمایه داری بود نه به انضباط حزبی تن در می داد و نه حاضر بود خانه نشین شود. وی در پی کودتا علیه حزب بر آمد. این سیاست افراد بی برنامه و بی پلانقرمی است که در راه خرابکاری در درون حزب پیش می روند. مبارزه ایدئولوژیک با بوخارین مبارزه میان دو راه سوسیالیسم با سرمایه داری بود. نویسندگان تازه پس از سقوط مهیب امپراتوری روسیه از خواب قرون وسطایی بدر آمده و چشمان خواب آلود خویش را مالیده و به تکه پاره هائی از حقایق اشاره می کنند که مارکسیست لنینیستهاى جهان از همان آغاز انشعاب رویونیستها در جنبش کمونیستی برهبری شوروی به آن اشاره کرده اند. یک نگاه سطحی به اسنادی که رفقای چینی و آلبانی و سایر احزاب برادر و از جمله در ایران سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در دهه ۶۰ میلادی منتشر کرده است نشان می دهد که نویسندگان این کتاب تا به چه حد با کار تحقیقی بیگانه بوده و زحمت مطالعه آثار کمونیستی را بخود نمی داده اند. تکرار پاره ای از این اسناد به این عنوان که گویا آنها چیز جدیدی کشف کرده اند یا ناشی از بی خبری است و یا ناشی از اعتراف به واقعیتی است که امروز به گفتن آن نیاز دارند تا مبارزان را مجدداً به گمراهی بکشند. آثار مارکسیستی لنینیستی مملو است از این فساد دستگاه دولت و حزب رویونیست شوروی. مملو است از برنامه های تمرکز زدائی و "اصلاحات" کاسیکین مصوب کنگره بیست و دوم حزب رویونیست شوروی. مملو است از نقد به تجلیل خروشچف از "خود مختاریهای کارگری" تیتو در یوگسلاوی. رفقای چینی در آن دوران اسناد تکان دهنده ای در این زمینه منتشر می کردند که حزب رویونیستی توده منکر آن بود و آنها را جعلی به حساب آورده و ساخته "سبیا" می دانست. حال انتشار همان اسناد کهنه باید ثابت کند که شوروی "سوسیالیستی" از زمان بوریس پلتسین "رویونیستی" شده است. معلوم نیست چرا رویونیستی و نه امپریالیستی؟

نشریه "توفان" ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در همان دهه ۷۰ میلادی به بررسی ادبیات رویونیستی پرداخت و این ادبیات ضد کمونیستی را به نقد کشید. در "توفان" ارگان سازمان مارکسیستی

لنینیستی توفان مقالاتی در این عرصه منتشر شد که رویونیستیها آنها را به تمسخر گرفتند. سازمان م.ل. توفان، همین شاعر دلفک و ضد انقلابی و بی قریحه را بنام "یفتوشکو" که رویونیستیها علم اش کرده بودند تا به رفقا استالین، ماو تسه دون و انور خوجه حمله کند و از دوران خروشچف تمجید به عمل آورد افشاء کرد. حال نویسندگان این کتاب سی و اندی سال بعد تازه بیاد این شاعر ضد انقلابی افتاده اند که گویا در خدمت تقویت لیبرالیسم و تقویت ضد کمونیستها گام بر می داشته است. پرسش این است که این کدام دستهای بودند که این شاعر را تقویت می کردند، آثارش را در رسانه های گروهی پخش می کردند، کتبش را در شوروی که صنعت چاپش انحصاری بود توزیع می نمودند، نشستهای شعر خوانی در سالنهای رسمی دولتی برایش با بوق و کرنا آنها در شوروی زیر کنترل شدید دولتی برگزار می کردند و وی را در سطح جهانی بعنوان نابغه شعر معرفی می کردند؟ آقایان برژنف و کاسیکین و آندروپف در آن موقع در کجای سالن نشسته بودند؟ این اتهامات شامل حال مترجم این اثر آقای محمد علی عمویی که مدتها در رهبری حزب رویونیستی توده ایران بوده است نیز می شود. ایشان در این مدت وقت کافی داشته است تا به پژوهش پرداخته و درک کند رفقا قاسمی، فروتن و سغائی در موضع درست قرار داشته و حزب توده ایران برهبری اسکندری، رادمنش، کیانوری، طبری و غلام یحیی براه خیانت به طبقه کارگر می رفته اند و از رویونیسم در شوروی آگاهانه حمایت می کردند. ولی وی جسارت آنرا ندارد که با برملائی این گذشته پر اشتباه گامی در خدمت طبقه کارگر و رهائی مبارزان فداکار انقلابی برای رهائی از گمراهی بردارد. "منیت" وی بر بالای مصالح جنبش کمونیستی قرار دارد. اعتراف به این اشتباه جسارت کمونیستی می خواهد، اعتراف به این اشتباه مسئولیت کمونیستی در قبال پرولتاریای ایران و جهان را می طلبد. این اعتراف نشان خواهد داد که شوروی (بعد از استالین) نه تنها کشوری سوسیالیستی و انقلابی نبوده بلکه بیکی از مراکز ضد انقلاب برای تبنای و رقابت با امپریالیسم آمریکا بدل شده بوده است. این اعتراف که باید به کمونیستها رهنمود داده آنها را از سرنگونی مجدد در چاه سهمناک دشمن بر حذر دارد عواقب گسترده سیاسی داشته وجدان پرولتاری می طلبد تا صمیمانه برای شفای بیمار اقدام کند. تنها آنکس می تواند باین اقدام سترگ دست زند که به شفای بیمار علاقه داشته باشد. می شود گور کن بود و لباس پزشکیان به تن کرد و گورکنی را ادامه داد. تاخیر در این امر، طفره رفتن از آن، تکرار غم انگیز تاریخ خواهد بود. چنین کار سترگی از عهده هر کس بر نمی آید. در این اثر از دسیسه های خروشچف که مدافع راه رشد سرمایه داری بوده و اقتصاد متمرکز و با برنامه سوسیالیستی را برهم زده است بدرستی یاد می کند. در این اثر نشان می دهد که چگونه فساد و تباهی از دوران خروشچف در شوروی بروز می کند و سرطان زا همه ارگانهای حزبی و دولتی را در می نوردد، در این اثر نشان داده می شود که چگونه خروشچف به کودتا دست می زند، حزب را از وجود کمونیستهای شریف تصفیه می کند، ماجراجویی می کند، ضد انقلاب ضد کمونیست را به بهانه مبارزه علیه کیش شخصیت استالین تجهیز می کند و سرمایه داری را در شوروی مستقر می سازد. در این اثر نقش دوران رکود برژنف و اوج فساد در شوروی را ترسیم می کند و نشان می دهد که مالکیت دولتی در خدمت اقتصاد سایه یا مالکیت ثانوی قرار دارد که به ایجاد طبقه جدیدی در شوروی منجر شده است. ولی وی نمی گوید که این طبقه جدید از زمان خروشچف پدید آمد و در زمان برژنف شکل گرفته است و کسی با آن مبارزه نمی کرد زیرا همه در... ادامه در صفحه ۴

پشتیبانی از اشغال عراق و ارتش اشغالگر حمایت از استعمار است

از چاله رویونیسم...

منافع آن شریک بودند.

نویسندگان سر انجام از دوران آندروفیل تجلیل می کنند که گویا در پی تصحیح اشتباهات (کدام اشتباهات؟ سخن بر سر خط مشی جنبش کمونیستی و ساختمان سوسیالیسم است-توفان) خروشچف و برژنف است و بعلت مرگ زودرسش کار سوسیالیسم نیز یکسره می شود و با روی کار آمدن گورباچف و پیرویش در یک زور آزمائی یکجانبه با لیگاجف بزدل و ترسو به انتها می رسد و سوسیالیسم دعوتا در اثر خالی بندبهای گورباچف سقوط می کند و قالب تهی می نماید. نویسندگان گرونی لزومی نمی بینند که به وضعیت طبقات اجتماعی و تحولات درون آن توجه کنند. آخرین مرحله جنگ میان سوسیالیسم و رویونیسم نزاع بین گورباچف و یاکوف که دست پرورده آمریکانیست از طرفی و لیگاجف است که گویا نماینده سوسیالیسم در حزب است از طرف دیگر می باشد. آنها لزومی نمی بینند که اشاره کنند نتیجه اقدامات این رهبران چه عواقب وحشتناکی در صندبهای اجتماعی داشته و آنها نماینده کدام طبقه و قشر اجتماعی اند. اگر لیگاجف نماینده طبقه کارگر شوروی بود و کارگران نیز وی را باین عنوان می شناختند و به وی اعتماد داشتند چرا لیگاجف برای سرکوب گورباچف و باند وی به طبقه کارگر متوسل نشد و آنها را بسیج و مسلح نکرد تا قدرت سوسیالیسم را مجددا بر قرار کند؟ حتی به اعتراف این نویسندگان: "لیگاجف، همچون یک مدافع پرشور اصلاحات، نتوانست نشانه های راست روانه سیاستهای گورباچف را ببیند." (ص ۲۰۹) (تکیه از توفان). آری، لیگاجف این "مدافع پرشور اصلاحات" سرمایه دارانه کمونیست نبود که در پی مبارزه با "راست روی" گورباچف باشد. کدام "راست روی؟"، سخن بر سر خط مشی جنبش کمونیستی است. طبقه کارگر به این طبقه اجتماعی جدید که زالو وار زندگی می کرد و چون طفیلی بر جان و مال ناموس آنها مسط شده بود اعتمادی نداشت. وی و همه حزب بزیر این اصلاحات گورباچفی که مرحله آخر این پرده نمایش بود از زمان خروشچف امضاء گذارده بودند و در کنگره های حزبی در زمان برژنف و کاسیکین و سایرین آنرا با رای خود و آگاهانه و بدون اعتراض تصویب کرده بودند. خانه از پای بست ویران بود و نویسندگان در پی نقش ایوانند. خوب است که قدری به اسنادی اشاره کنیم که رفقای چینی و آلبانی و توفان در آن زمان منتشر کردند تا خواننده بدانند که با امر تازه ای اساسا روبرو نیست. این اسناد مشتی از خروار بود.

"سیستم جدید اقتصادی" که رویونیستهای شوروی در آغاز در کارخانه های نمونه و سپس در عموم کارخانه ها بر قرار ساختند چیز دیگری جز سیستم اقتصادی سرمایه داری نیست که متوجه برانداختن مالکیت سوسیالیستی و تقویت عناصر سرمایه داری می باشد

سود پرستی و ذینفعی مادی

رویونیست های شوروی از یک طرف، سود را که هدف تولید سرمایه داری است بعنوان عامل و نیروی محرک اقتصاد شوروی می شناسند و از طرف دیگر اختیارات مدیران کارخانه ها را در جستجوی راههای افزایش سود چنان وسعت داده اند که اقتصاد سوسیالیستی و برنامه گذار سوسیالیستی را منتفی می گرداند. مطابق "سیستم جدید اقتصادی" - که سیستم لیبرمن نیز نامیده میشود - هدف هر کارخانه تحصیل سود بیشتر است و وسیله ای که در این راه بکار می برد عبارتست از "محرک مادی".

استالین می آموخت که هر جامعه ای هدف خاصی در

تولید دارد و "هدف تولید سوسیالیستی، سود نیست بلکه انسان و نیازمندیهای اوست یعنی ارضاء نیازمندیهای مادی و فرهنگی او (مسائل اقتصادی سوسیالیسم).

و آن تولیدی که سود را هدف خود بشمارد و انسان را از دیده فروگذارد تولید سوسیالیستی نیست اگر چه وسایل تولید در دست دولت متمرکز باشد.

اما برژنف در گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست رویونیست شوروی در مارس ۱۹۶۵ چنین گفت: "ارزیابی عینی اقدامات بهره برداری کلخوزها و سوخوزها باید بر اساس سطح سود صورت گیرد" و کاسیکین در گزارش بهمان کمیته مرکزی در سپتامبر همان سال صریحا اظهار داشت که باید ملاکهای سرمایه داری را در تولید شوروی زنده کرد. وی گفت: "باید... تشویق و ترغیب تولید را به کمک وسائل از قبیل بها، سود، پاداش و اعتبار تقویت کرد". وی از خود گذشتگی و مجاهدت کارگران و شنبه های کمونیستی را بدور افکند. انگیزه های مادی را به جای انگیزه های کمونیستی گذارد و آنها را تقویت کرد.

روزنامه لوموند در ۲۵ مارس ۱۹۶۹ نوشت: "از این بیعد یکی از پایه های برنامه گذاری شوروی در مقیاس مرکز، ولایات و محل ها عبارتست از سود".

"سیستم جدید اقتصادی" دست مدیر کارخانه را در تقسیم سود کارخانه بین خود و همکارانش باز گذاشته است. نه فقط برای مدیر کارخانه و قشری از مهندسان و سرکارگران و مسئولان حزب رویونیستی حقوق گزاف و چندین برابر کارگران مقرر میشود بلکه آنها حق دارند سهم بزرگی از سود کارخانه را بعنوان پاداش بین خود تقسیم کنند. کاسیکین در گزارش به پلنوم کمیته مرکزی حزب رویونیست شوروی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۵ چنین گفت:

"بنگاهها باید منبع خاصی علاوه بر میبالغ دستمزد در اختیار داشته باشند تا بتوانند به کارکنان بمناسبت خدمات شایسته فردی آنان و یا بمناسبت نتایج عالی کار عمومی بنگاهها پاداش دهند. چنین منبعی عبارتست از سود کارخانه. از محل مذکور نه فقط به کارگران و کارمندان در طی سال به مناسبت ثمره عالی کارشان پاداش داده خواهد شد بلکه در آخر سال نیز پاداش یکباره ای به آنها تعلق خواهد گرفت... در هر بنگاه از محل سودی که بدست می آید مبلغی به تشویق مادی کارکنان اختصاص داده خواهد شد".

این است ترانزنامه اعمال رهبرانی که نویسندگان کتاب آنها را انقلابی جا می زنند. و حال خوب است که به عمق فساد در شوروی نظری افکنیم.

اینک باین داستان از روزنامه پروادا مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۶۴ توجه کنید:

"کارخانه پلاستیک سازی اچمیدزین (در ارمنستان) برنامه دولتی را بطور کامل اجرا نمی کرد. برای جبران این امر فکر بکری به خاطر رهبران صنایع الکتریکی و ادوات سازی ارمنستان رسید. آنها اول ساختمان افزارهای تبدیل جریان برق متناوب به جریان مداوم را در برنامه کارخانه پلاستیک گذاشتند و سپس افزارهای مذکور را در کارخانه ماشین سازی ایروان میساختند و بر روی ژنراتورها و ترانسفورماتور ها سوار می کردند و چنین جلوه می دادند که در کارخانه پلاستیک سازی اچمیدزین ساخته و به ایروان حمل شده است. باین طریق آنها موفق شدند چنین جلوه دهند که کارخانه پلاستیک سازی اچمیدزین برنامه خود را باندازه ۸ در صد بیشتر انجام میدهد. کارخانه پلاستیک سازی اچمیدزین در جزو کار کارخانه های پیشرو در آمد، مدیر کارخانه، سرمهندس کارخانه، رئیس قسمت برنامه گذاری و حسابدار کل کارخانه پاداش گرفتند.

اما ابتکارات باینجا خاتمه نیافت. رهبران کارخانه اجناس

باطله را به مبلغ ۱۴۶ هزار روبل از دولت پنهان داشتند و باین طریق نشان دادند که کارخانه با صرفه جویی کار کرده است، و از این بابت هم ۴۲ هزار روبل پاداش گرفتند.

یکی از روزنامه های محلی شرحی در باره این تقلبات و نظایر آنها نگاشت ولی مقامات دولتی کمترین توجهی نکردند. فقط باین عنوان که کارخانه روز به روز در گسترش است و مدیر کارخانه تخصص ندارد او را از این کار بر داشتند و پس از چند روز به معاونت یکی از کارخانه های بزرگ ارمنستان گماشتند. رئیس کل حسابداری کارخانه پلاستیک را نیز بشغل جدید بازرسی حسابداری صنایع فلزات رنگین منصوب کردند. روزنامه ای که شاهکارهای تقلب این گروه را نوشته بود پس از انتصابات جدید دوباره در این باره مقاله نوشت. ولی کلاه برداران و دزدان همچنان در حمایت مقامات دولتی باقی ماندند. حتی پس از آنکه دادستان ارمنستان در صدد تعقیب آنان برآمد مقامات مذکور نامه ای در تیرنه آنان به دادستانی نگاشتند و قطع پیگرد را خواستار شدند.

هیئت خبرنگاران روزنامه پروادا در پایان این شرح خواستار شده اند که عدالت در باره گروه کلاه برداران و دزدان و حامیان آنها مجری گردد.

چنانکه ملاحظه میشود این حادثه مربوط بیک یا چند نفر نیست بلکه فقط با همدستی قشری از مدیران کارخانه ها و روسای حزبی آنها و برخی از کادرها و سلسله ای از مقامات دولتی می توانسته است صورت گیرد، و این همان قشری است که بورژوازی نواخته شوروی را تشکیل می دهد. این قشر قشر با نفوذی است که حتی از انتشار مطالبی که به روزنامه پروادا درز میکند هراسی ندارد و با خونسردی به آن برخورد می کند. این مطالب مشتی از خروار است. همین وضعیت است که کار را به آنجا رسانده است که شما با اسناد زیر روبرو می شوید:

این مطلب تحت عنوان "نفوذ گروههای مافیائی در بانکهای سوئیس" در نشریه نیمروز جمعه ۵ شهریور ۱۳۷۸ انتشار یافته است:

"باندهای جنایت سازمان یافته از اتحاد شوروی سابق در بیش از ۳۰۰ شرکت سوئیس نفوذ کرده و از این کشور به عنوان قللک برای پولهای باد آورده خود استفاده می کنند. در یک مصاحبه کم سابقه "کارل دل پوتنه" دادستان سوئیس گفت: "گروههای تبهکار مافیائی علیرغم قانونی که در سال ۱۹۹۸ به تصویب رسید، بانکهای سوئیس را برای پنهان کردن ثروتهای بی حساب خود مورد تاخت و تاز قرار داده اند. به گفته دادستان کل سوئیس، شمار شرکت های مالی و بانکهای سوئیس که در سال گذشته تحت نفوذ گروههای مافیائی شوروی سابق قرار داشتند ۸۰ شرکت بود اما امسال این تعداد به ۳۰۰ بانک و موسسه مالی افزایش یافته است".

نشریه کیهان مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۷۷ از نشریه فرانسوی "فیگارو" که مطالبش مورد تأیید نشریه "زود دوچه تسایوتنگ" آلمان نیز قرار گرفته است چنین نقل می کند: "توریت های اروپای شرقی که به ساحل لاجوردی (جنوب فرانسه) روی می آورند و مثل ریگ پول خرج می کنند، تابستان امسال تعدادشان از ۲۰۹ هزار تجاوز کرد. از این میان صد هزار روس را می توان شماره کرد. آنها با اشتهای سیری ناپذیر و جیب های انباشته از پول برای بلعیدن خوشی های جهان سرمایه داری در نقاطی که قبلا در انحصار ثروتمندترین توریست ها بود رحل اقامت می افکنند. قصرها، کشتی های تفریحی، ویلاهای ساحلی، لیموزین های مجهز به "کولر" با راننده اختصاصی... هیچکدام برای آنها گرانقیمت و دسترس ناپذیر نیست.

"تزارهای جدید"، شبنها در کازینو جولان می دهند. لباس

های پر زرق و برق دوخت... ادامه در صفحه ۵

ماخواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از کشور عراق هستیم

از چاله رویونیسم...

پاریس، گردن بندها و دستبندها و گوشواره های مروارید و الماس اندام نه چندان موزون زن هایشان را زینت می دهد و ساعت های ۶۰ هزار فرانکی روی مچ مردهایشان چشم را خیره می کند.

یک بازرگان روسی که تنها به کنار دریا آمده بود دو اتاق مجلل را در یک هتل لوکس به مدت ده شب برای اقامت خود اجاره کرد. قیمت: شبی ۶ هزار فرانک. علت: راحت تر زندگی کردن!

مدیر هتل می گوید: "حالا تازه اینها دو کلمه زبان خارجی یاد گرفته اند و تا حدودی مظنه دستشان آمده است. اوایل، اصلا حساب دستشان نبود. برای یک پاکت سیگار ۵۰۰۰ فرانک می پرداختند!"

این بورژوازی غارتگر طبیعتا نماینده خرده بورژوازی شوروی نیست. بورژوازی بروکرات مافیائی و یا بورژوازی نوحاسته شوروی است که در عرض سالهای متمادی رشد کرده، از اموال عمومی بر اساس ساز و ساختی که به اتکای اهرامهای حزبی ایجاد کرده بوده است ثروت اندوخته و بر شوروی حکومت می کرده است. دست و دلبازی وی در این ریخت و پاشها نشانه آن است که پولی را که آنها بدست می آورند باد آورده است. از محل استثمار عمومی طبقه کارگر تامین می شود. پشتوانه دولتی دارد و به مصرف تسکین عقده های حقارت آنها می رسد. آیا این قدرتمندان عشقی به طبقه کارگر و خلق شوروی دارند؟ خیر! آنها محصول سیاست خروشچف، برژنف، اندروپف و گورباچف هستند.

وقتی مارکسیست لنینیستها به نتایج این تحول در شوروی اشاره می کردند و از این قشر نوحاسته بورژوازی بروکرات که بسیار بیرحم و فاشیست است سخن می گفتند، رویونیستها سر می رسیدند و کمونیستها را متهم می کردند که از "سپا" تغذیه می شوند و اسناد جعلی منتشر می کنند. آقای بوریس پاناماریف که بت اعظم حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت در درون ایران و سایر رویونیستها در عرصه جهان بود اینطور اظهار نظر می کرد:

"بوریس پاناماریف نامزد پلیت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در نطقی در سال ۱۹۷۱ با اشاره به انتقاداتی که به سیستم اقتصادی شوروی از جانب کمونیستها می شد اظهار داشت: "از سوی دیگر تئورسین های افراطی چپ هرگونه ارتقاء سطح زندگی زحمتکش را نوعی "بورژوائی شدن" قلمداد میکنند. این افراد در قبال مبارزه کارگران کشورهای سرمایه داری برای بالا بردن سطح زندگی خود روش نیهیلیستی و خصمانه ای در پیش میگیرند. در همانحال در ورق پاره های خود پروسه تکامل رفاه عمومی را در کشورهای سوسیالیستی شدیداً تحریف میکنند. آنها این پروسه را نیز بعنوان پروسه "بورژوائی شدن" معرفی میکنند. آنها خصلت انقلابی را با فقر عمومی یکی می‌شمرند. "یکسان سازی" خرده بورژوائی تقریباً بعنوان عالی ترین فضیلت از نقطه نظر منافع انقلاب معرفی میشود. مبارزه علیه تصورات بورژوائی از یکطرف و تصورات چپروانه از طرف دیگر در مورد "جامعه مصرف" اهمیت عمده احراز میکند. در این مبارزه پراتیک سوسیالیسم واقعی سلاح مورد اعتماد ما است."

این رذیلت بورژوائی را که منجر به پیدایش بورژوازی بروکرات در روسیه شده بود پاناماریف بجای استقرار سوسیالیسم جا می زد و با اتهام "یکسان سازی" خرده بورژوائی و نیهیلیسم چپ افراطی به نفی واقعیتی که امروز به آن اعتراف می کنند می پرداخت. ما هر چه دنبال آقای بوریس پاناماریف و یوری افاناسیف گشتیم تا در این مورد از آنها سؤال کنیم پیدایشان نکردیم. نویسندگان می نویسند: "در ۱۹۸۷، یاکولف آگاهانه

سرگرم اقداماتی در جهت هدف های ضد سوسیالیستی (یعنی شوروی هنوز با تفصیل ذکر شده سوسیالیستی است-توفان) بود. همزیستی مسالمت آمیز، که در اساس شکلی از مبارزه ضد امپریالیستی با تمامی وسایل به استثنای مبارزه نظامی بود، به "ارزشهای جهانی انسانی" تغییر یافت، عبارتی که در ضمن می تواند اتحاد با امپریالیسم را نیز توجیه کند" (ص ۲۳۰). بگذریم از درک نادرست نویسندگان از مبارزه ضد امپریالیستی ولی اشاره به یک نکته در اینجا ضروری است که این برخلاف ادعای نویسندگان یاکولف نبود که مفاهیم غیر طبقاتی را در فرهنگ سوسیالیسم وارد می کرد این خروشچف بود که در سخنرانی های سرپایا دروغ و غرای خویش از این مفاهیم استفاده می کرد و به سردرگمی و آشفتگی فکری آگاهانه دامن می زد. این خروشچف بود که رهبران امپریالیست آمریکا را به خوب و بد، به شرافتمند و بی شرف تقسیم می کرد و کندی را رئیس جمهور با شرف و دوست شوروی و هم پیمان صلح جا می زد و بر جنایات وی در کوپا و ویتنام سرپوش می گذاشت. وی در هنگام قتل کندی گفت: "مرگ کندی ضربه سنگینی است برای کلیه کسانی که امر صلح و همکاری شوروی و آمریکا را گرمی می دارند... کندی بعنوان سیاستمداری با نظریات پر وسعت، سیاستمداری که ... می‌کشید راه حل های مسائل بین المللی را ... از راه مذاکرات بیابد..."

بود. در کنگره جهانی زنان صدر حزب کمونیست اسپانیا اعلام کرد که حاضر است حتی با خانم ژاکلین کندی بر سر صلح مذاکره کند زیرا وی یک مادر است. این رویونیست کهنسال رابطه مادر فرزندی را بجای رابطه طبقاتی فرار می داد و حزب زحمتکش ویتنام که در گیر مبارزه مسلحانه آزادیبخش بود و بشدت از این همه رویونیسم ناراحت شده بود نوشت:

"اگر اصول انقلابی ازدیده فرو گذار شود، اگر مطالبه وحدت وسیع بر بالای اصول انقلابی و مبارزه طبقاتی قرار گیرد هدف انقلاب از میان خواهد رفت و مبارزه انقلابی به کامیابی نخواهد رسید. متحد شدن با زن کندی، آنطور که بعضی از اشخاص در کنگره اخیر زنان پیشنهاد کردند، به معنای زدودن خط تمایز بین طبقات است، به معنای در آمیختن دشمن با دوست است" و این کاری بود که رویونیسم خروشچفی می کرد و آنرا با توسل به زور جا می انداخت.

این خروشچف بود که تهدیدات اتمی را وسیله ای کرد تا به نفی مبارزه طبقاتی بپردازد و مدعی شد که اگر بمباران اتمی صورت گیرد طبقه ای وجود ندارد تا مبارزه طبقاتی در گیرد. حال "ما" در مقابل مخروبه های این تئوریهایی غیر طبقاتی ایستاده ایم و بر حال زار آن اشک می ریزیم و از ترس بمب اتمی آمریکا در قبال سرکوب طبقه کارگر و خلقهای جهان سکوت کرده ایم. "ما" نظریه همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم را اجراء کرده ایم، سوسیالیسم را در محراب آن قربانی نموده ایم ولی حیران شاهدیم که خطر جنگ را از بین برده ایم و هنوز هم حاضر نیسیم در اشتباهاتمان برای اجتناب از خطاهای آتی تجدید نظر نمائیم. هنوز هم ادعا می کنیم که استفاده از بمب اتمی نافی مبارزه طبقاتی است. پس نوکر باشیم، پس بردگی را بپذیریم، پس از یک زندگی آلوده فاقد غرور "ذلت ببریم".

نویسندگان در صفحات ۲۳۱ و ۲۳۲ اعتراف می کنند که اقتصاد ثانوی مانند قانقارایا سرپایا اندام جامعه شوروی را فرا گرفته بوده و رشد آن از رشد رسمی تولیدات دولتی بیشتر بوده است. حتی استثمار نیروی غیر در شوروی رواج داشته است. یعنی در شوروی سرمایه داران اقتصاد ثانوی قادر بوده اند در بازار کار نیروی کار را که به صورت کالا درآمده بوده است براحتی خرید و فروش کنند. آنها تعداد این کارگران تحت استثمار را به ۵ میلیون

می رسانند. ما می پرسیم مگر می شود ۵ میلیون را مخفیانه استثمار کرد و حزب "کمونیست" از آن بی خبر باشد؟ ما می پرسیم مگر می شود شاهد بود که رشد اقتصاد سایه و بازار سیاه و غیر رسمی از رشد اقتصاد رسمی بیشتر است و دم بر نیآورد و با بروی خود نیآورد؟ آری می شود! آن زمان می شود که بالائی ها نیز از این بازار سیاه منتفع شوند و دست حمایت "سوسیالیستی" را بر بالای سرشان بگیرند و به پلیس و سازمان امنیت و ارتش و به گمرکات برای ورود بی رویه و غیر قانونی کالاهای غربی اطلاع دهند که کاری به کار آنها نداشته باشند. آنوقت نویسندگان به این نتیجه اشتباه آمیز می رسند که: "اقتصاد ثانوی شالوده مادی فروپاشی سیاسی بود". این اقتصاد ثانوی نبود که سوسیالیسم را از بین برد این تغییر ماهیت سیاسی بود که موجب اقتصاد ثانوی شد. این آن "دست حمایت سوسیالیستی" بود که همه این انحرافات از سوسیالیسم را در کنگره های حزبی تائید کرد، از بوخارین تجلیل کرد و به تکفیر رفیق استالین و حال رفیق لنین پرداخت و به نفی لنینیسم مشغول است. این ادعای نویسندگان که اصلاحات اقتصادی به اصلاحات سیاسی منجر شد و به خلغ بد حزب "کمونیست" رسید از بی خبری آنها از مبارزه طبقاتی که در درجه نخست یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک است پرده بر می دارد. مبارزه اقتصادی غیر سندیالیستی و برای ساختمان سوسیالیسم تنها پس از استقرار حزب و دولت پرولتری و تصاحب قدرت سیاسی ممکن است. نویسندگان همه چیز را واژگونه جلوه می دهند تا پاسخ روشنی به فروپاشی شوروی ندهند. این ادامه سیاست سوسیال دموکراتیک کائوتسکیستی است و با کمونیسم هیچ قربانی ندارد. این همان سیاستی است که امروز باز هم در زیر پوشش "سوسیالیسم" به مبارزه بر ضد "استالینیسم" بر می خیزد و لنینیسم را نفی می کند و سوسیال دموکراتیسم را تقویت می نماید.

این آسمان و ریسمان بافی به هم فقط برای نجات رویونیسم در شوروی است. اشتباه اساسی نویسندگان و بسیار دیگری که به این راه می روند غیر از فقدان جسارت در انتقاد از خود و اقدام به نتیجه گیریهای ضروری سیاسی است، ناشی از این امر است که درک درستی از سوسیالیسم ندارند. برای آنها اقتصاد دولتی، مالکیت جمعی عین سوسیالیسم است حتی اگر یک رژیم فاشیستی بر سر کار باشد. برای آنها رژیم جمهوری اسلامی که بعد از انقلاب، مالکیت دولتی را بر کلیدی ترین ارکان اقتصادی حاکم کرد به سوی سوسیالیسم می رفت.

الفبای مارکسیسم به ما می آموزد که مسئله اساسی هر انقلابی کسب قدرت سیاسی از طریق تسخیر دولت است. مفهوم این حکم آن است که ماهیت یک انقلاب را نه از روی اقدامات اقتصادی که در آینده کم و بیش دور عملی می شود و هنوز کسی به انجام آن در فرادای انقلاب موفق نشده است بلکه از روی ماهیت طبقه ای که قدرت سیاسی را در دست گرفته و اهداف این طبقه برای تغییرات بنیادی اقتصادی است که تشخیص می دهند. ماهیت این قدرت سیاسی تضمین تحولات اقتصادی است. در اینجا سخن بر سر ماهیت دولت بعنوان عامل سرکوب است. باید باین مسئله پاسخ داد که قدرت سیاسی یا دولت در دست کدام طبقه اجتماعی است و یا از منافع کدام طبقه اجتماعی دفاع می کند. رشد سوسیالیسم بر خلاف سرمایه داری تابع نوسانات کور بازار و هرج و مرج اقتصادی نیست. رشد و ساختمان سوسیالیسم با دست و اراده انسان آگاه صورت می گیرد و اداره می شود و بهمین دلیل برنامه ریزی شده است. فریدریش انگلس به این امر در اثر داهیانه خویش "آنتی دورینگ" در فصل "جنبه تئوریک" اشاره کرده است. وی می نویسد: "و این... ادامه در صفحه ۶"

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

از چاله رویونیسم...

(همانگی شیوه مالکیت و شیوه مبادله با خصلت اجتماعی وسایل تولیدتوفان) تنها باین وسیله می تواند انجام گیرد که جامعه آشکارا و بدون گذشتن از هیچ بیراهه ای اداره نیروهای مولده ای را که **خارج از کنترل قرار دارند در دست گیرد**. بدین ترتیب خصلت اجتماعی وسایل تولید و محصولات، که امروزه بر ضد تولیدکنندگان عمل میکند و شیوه تولید و شیوه مبادله را متناوبا مختل کرده و راه خود را بمثابة قانون طبیعی کور، به نحوی قهرآمیز و ویرانگر می گشاید، بوسیله تولید کنندگان **آگاهانه مورد استفاده قرار گرفته** و از یک عامل اختلال و ورشکستگی موسمی، به **نیرومندترین اهرم خود تولید** مبدل می شود. (تکیه از توفان) و یا «اما وقتی آنها را، عمل شان را جهشتان را و تاثیرشان را بشناسیم، آنوقت تنها بستگی به ما دارد که آنها را **تحت اراده خود** در آوریم و از طریق آنها به **هدف خود برسیم**» و یا «برپایه چنین برخوردی به نیروهای مولده امروزی یعنی برخورد بر پایه شناخت طبیعت آنهاست که یک برنامه ریزی اجتماعا تنظیم شده (تکیه همه جا از توفان) که نیازهای عمومی و هم احتیاجات فردی را برآورده می کند، جایگزین هرج و مرج تولید می شود. و سرانجام «شیوه تولید مزبور (شیوه تولید سرمایه داری- توفان) از این طریق که برای تبدیل هر چه بیشتر وسایل تولید بزرگ و اجتماعی شده به مالکیت دولتی رو می آورد، خود طریقه اجراء این دگرگونی را نشان می دهد **پرولتاریا قدرت دولتی را در دست می گیرد و وسایل تولید را در ابتداء به مالکیت دولتی تبدیل می کند**». می بینیم که همه جا سخن بر سر اراده آگاه و اداره آگاهانه انسان پرولتاریا است. سوسیالیسم را باید آگاهانه ساخت و این حزب پرولتاریا است که مظهر آگاهی طبقه و رهبر ساختمان سوسیالیسم است، این حزب است که با سیاست صحیح خود دیکتاتوری پرولتاریا را برای انجام تحولات آگاهانه اجتماعی ممکن می گرداند. پس نقش عنصر آگاهی در سوسیالیسم نقش تعیین کننده است. **چنانچه ماهیت حزب پرولتاری و دولت پرولتاری تغییر کند، ماهیت کشور نیز تغییر خواهد کرد**. حزب و دولت ماوراء طبقاتی و بینایی وجود ندارد. انگلس در تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم نوشت: «دولت جدید بهر شکلی که باشد، ماهیتا یک دستگاه سرمایه داری است. هر قدر این دولت مدرن نیروهای مولده بیشتری به مالکیت خود در آورد، بهمان اندازه تبدیل به سرمایه دار کل واقعی گشته و تعداد بیشتری از مردم را استثمار می کند. کارگران همچنان مزدور و پرولتار باقی می مانند. مناسبات سرمایه از بین نمی رود، بلکه باوج خود می رسد». بنابر این تعیین ماهیت دولت شوروی که سوسیالیستی بود یا سرمایه داری، باید در درجه نخست ماهیت دولت را روشن کرد. و نه دولتی بودن ابزار و وسایل تولید را. این کلید درک تحولات شوروی است. کلید درک رویونیسم است.

حتی جری هوگ دانش پژوه موسسه بروکینگز که یکی از منتقدان شوروی است نظر واقعبینانه تری نسبت به عمل فروپاشی شوروی دارد. اگر حشو و زوائد نوشتار وی را به کناری بگذاریم باز با این واقعیت روبرومی شویم که وی نیز علت فروپاشی را در ماهیت دولت شوروی جستجو می کند. وی می نویسد: «انقلاب ناشی از کار کرد ضعیف اقتصادی دولت، فشارهای ناسیونالیستی از سوی جمهوری های متحد، نارضائیه همگانی از بابت نبود آزادی یا کالاهای مصرفی، یا کوشش معینی برای لیبرالیزه کردن یک نظام دیکتاتوری نبود... کلید آن پی

آمد باید در راس نظام سیاسی یا «حکومت» جست و جو شود... مشکل، ضعف آنچنانی دولت نبود، بلکه ضعف درک کسانی بود که کشور را اداره می کردند» (صفحه ۳۷۴).

نویسندگان این کتاب حتی در صفحه ۴۰۳ این پرسش را طرح می کنند: «کاپیتالیسم ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم خود را باز یافت، رشد کرد و کامیاب شد، چرا سوسیالیسم شوروی نتوانست یک گورباچف را از سر بگذراند؟» و سپس در پاسخ آن بردستی ولی با تردید می آورند: «عامل ذهنی در سوسیالیسم به مراتب مهمتر است تا در کاپیتالیسم. این، هم عامل قدرت و هم عامل آسیب پذیری است. یک تفاوت کیفی بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم در این گفته که «کاپیتالیسم رشد می کند، سوسیالیسم ساخته می شود» به دست می آید».

ولی متأسفانه نویسندگان در همین جا در جا می زنند و پیشتر نمی روند. از این اصل درست به تغییر ماهیت حزب و دولت از زمان خروشچف نمی رسند و براه پژوهش از آن دوران و تغییراتی که در ترکیب حزب و اخراج کمونیستها و تغییر ایدئولوژی حزب صورت گرفت نمی روند بلکه همه چیز را در عامل ذهنی شخص گورباچف، در یک فرد خلاصه می کنند. در حالیکه در مارکسیسم عامل ذهنی در انقلاب، در حزب و آگاهی کمونیستی، در عنصر ایدئولوژیک و سیاسی تعریف می شود و نه در شخصیت افراد. نویسندگان میهراسند که از این سد که نتایج «مهییب» دارد ولی راه گشا برای آینده و نجات بخش است بگذرند. آنها در تاریکی دست و پا می زنند.

طبیعتا اقتصادی که به مدت سی سال دوران زمامداری حزب کمونیست اتحاد شوروی به رهبری رفیق استالین بنا شده است نمی شود یک شبه محو کرد. این کار به زمان نیاز دارد و باید در طی روندی تدریجی صورت پذیرد. این اقتصاد پایگاه اجتماعی دارد و متکی به طبقه کارگر است. ولی تحریف در مارکسیسم لنینیسم و تبلیغ ایدئولوژی غیر پرولتاری در زیر الفاظ کمونیستی آنگونه که خروشچف کرد کار «یک شب» نیز خواهد بود. تحولات روبنایی و سیاسی بسیار سریعتر از تحولات زیر بنایی صورت می گیرند و بهمین جهت در ارزیابی ها باید به این جنبه سیاسی و نه اقتصادی توجه کرد. چنین بی احتیاطی و یا نادانی، زمینه سقوط از مارکسیسم لنینیسم را به اکونومیسم و سپس رشد بعدی رویونیسم و کاتونسیسم و مخالفت با لنینیسم فراهم می کند.

خروشچف تئوری همزیستی مسالمت آمیز لنینی را در شرایط محاصره امپریالیسم به مبارزه طبقاتی بسط داد و راه گذار مسالمت آمیز بجای مبارزه طبقاتی را انتخاب کرد. نویسنده که این امر را فهمیده و یا خود را به نفهمی می زند سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچفی را «**تاکتیک**» برخورد به امپریالیسم (تکیه از توفان) جا زده و آنرا توجیه می کند. ولی روزنامه پرودا مورخ ژانویه ۱۹۶۳ در باره درک از تئوری همزیستی مسالمت آمیز خروشچف به صراحت نوشت: «همزیستی مسالمت آمیز هدف اصلی **استراتژیک ماست**... همزیستی مسالمت آمیز **خصلت جدید روابط بین المللی است**. خصلتی که باید برای همه ملتها استقلال و آزادی تامین کند». بنظر رویونیستها استقلال و آزادی ملل نه محصول مبارزات آزادیبخش علیه امپریالیسم و ارتجاع بلکه دستاورد همزیستی مسالمت آمیز می بایست باشد. یعنی محصول رقابت یا تبانی شوروی با آمریکانها. کمونیستها باید هدف خود را بر این استراتژی اصلی که خصلت جدید روابط جهانی است تدوین کنند. وی مبلغ پارلماناریسم بورژوائی بود که سرنوشت غم انگیز دنباله روان گمراه این تئوری را در فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال شاهد هستیم. وی

با ماجراجویی اصل مبارزه طبقاتی با امپریالیسم را بدور افکند و پیشنهاد داد که با توسل به مسابقه مسالمت آمیز برتری نظام سوسیالیستی بر سرمایه داری باثبات برسد. وی تبلیغ می کرد اگر ما تولید بیشتر کرده و رفاه نسبی بیشتر برای مردم فراهم کنیم و در این مسابقه در همه عرصه ها پیروز شویم امپریالیستها و گرگها قانع می شوند که حق با ماست و برتری نظام سوسیالیستی را می پذیرند!!! وی حق را از مفهوم طبقاتی خویش عاری ساخت. این خان، دیکتاتوری پرولتاریا را که ضامن حفظ نظام سوسیالیستی است با سیاست جنجالی و «عامفریبانه کیش شخصیت زدائی استالین بدور افکند و «حزب تمام خلق» و «دولت تمام خلق» را که فاقد بنیان طبقاتی بود بنیان گذارد و حزب کمونیست را از وجود کمونیستها و «گماتیک ها» باین بهانه که باید خون تازه در آن نمید پاک کرد و با خون بورژوازی رگ و پی آنها پر نمود.

تاکتیک خروشچف با حمله به استالین آغاز شد تا نخست در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک موقعیت خویش را مستحکم کرده و سپس سیاستهای استالینی ساختمان سوسیالیسم را که استالین تئورسین بزرگ آن بود و در اثر تاریخی اش بنام «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» برشته تحریر در آورده بود برهم زند و اقتصاد غیر متمرکز را بجای آن آورد و به مافیای بازار قدرت بخشد. وی نظریات سرمایه دارانه بوخارین را با کودتای جدیدی متحقق ساخت. تغییر ماهیت حزب یعنی تغییر ماهیت ارگانی که باید دیکتاتوری پرولتاریا را با بسیج کارگران و شرکتشان در مبارزه طبقاتی اعمال کند. تغییر ماهیت حزب یعنی تغییر ماهیت قدرت سیاسی و ماهیت دولت. وقتی ایدئولوژی کمونیستی با ایدئولوژی لیبرالی جایگزین شد دیگر نمی توان چنین حزبی را حزب کمونیستی نامید.

اینکه چند در صد کارخانه های بزرگ و با معادن هنوز در دست دولت بود، دولتی که ماهیتش ضد کمونیستی بود، اساسا تعیین کننده ماهیت دولت شوروی نیست. در سوسیالیسم اقتصاد از پس سیاست می آید در حالیکه بر آن اثر می گذارد. تحولات سوسیالیستی هرگز قبل از انقلاب بوجود نمی آید، اقتصاد سوسیالیستی در بطن سرمایه داری برخلاف اقتصاد سرمایه داری که در بطن فئودالیسم رشد می کند، نمی تواند رشد کند و بوجود آید. نخست باید انقلاب سوسیالیستی انجام گیرد و آنگاه است که حزب کمونیست با رهبری انقلاب در طی مدت کم و بیش طولانی و با توجه به رشد جامعه مناسبات تولیدی سوسیالیستی را بعنوان دوران گذار به کمونیسم برقرار می کند. این سیاست است که ماهیت دولت را تعیین می کند و نه اقتصاد.

رویزیونیستهای شوروی که در مقابل مارکسیست لنینیستها در گذشته استدلالی نداشتند از تبلیغ اثر داهیانه لنین «دولت و انقلاب»، «انقلاب پرولتاری و کاتونسی مرتد» طفره می رفتند و مدعی می شدند که چنانچه کشوری یک بار به انقلاب سوسیالیستی دست زند و تمرکز اقتصادی ایجاد کند و استثمار را از بین ببرد همواره در مقابل دشمن مصونیت یافته و سوسیالیستی باقی می ماند. آنها می گفتند کسانی که معتقدند ماهیت دولت شوروی عوض شده است کافی است به زیر بنای اقتصادی آن نگاه کنند و از شکل مالکیت اجتماعی و دولتی آن بفهمند که شوروی سوسیالیستی است. این توضیح رویونیستها توضیح کمونیستی نبود و نیست. همین رویونیستها وقتی ضد انقلاب در جمهوری چکسلواکی در مقابل ضد انقلاب شوروی سر بلند کرد و برهبری دوچک خواهان «سوسیالیسم با چهره انسانی» شد، بیچاره یادشان رفت توضیح دهند که مالکیت اشتراکی و دولتی در جمهوری... ادامه در صفحه ۷

از چاله رویونیسم...

چکسلاواکی تغییری نیافته است و این جمهوری "سوسیالیستی" باقی مانده و علیرغم حضور اکثریت دویچک در حزب باقی می ماند. آنها با شم طبقاتی خویش فهمیدند که مسئله را باید از طریق اعمال قهر و تضمین قدرت سیاسی بنفع رویونیستهای نوع روسی حل کنند تا تسلطشان بر چکسلاواکی و استعمار آن تامین شود. تکیه به اصل مالکیت دولتی آنها، لائالی برای خواب کردن کمونیستها بود. مالکیت دولتی و اشتراکی پسبیزی ارزش ندارد اگر قدرت در دست پرولتاریا و حزب کمونیستی نباشد. نویسندگان کتاب که برایشان بسیار سخت است بپذیرند که شوروی ماهیت سوسیالیستی خویش را باعتبار تغییر ایدئولوژی و سیاست از زمان خروشچف از دست داده است، ناچارند در گندابی از تعفن رشوه خواری حتی در حد رهبری حزب و کمیته مرکزی که باندهای مافیائی را در کنف حمایت خویش دارند به دنبال آدمهای خوب و یا نسبتا خوب بگردند که بزعم آنها تعلق خاطری به "سوسیالیسم" دارند تا با استناد به آنها ثابت کنند که تا لحظه آخر "شخصیتی" وجود داشته که از "سوسیالیسم" دم می زده است و در مقابل فشار سیل آسای گورباچف در حالیکه دستهایش را در جیبش گرم می کرده سرش را به مفهوم "نه" و "مخالفت"، با احتیاط از ترس اینکه مبدا بطری و دکایش از جیب بغلش بیفتد، به بالا تکان می داده است.

نویسندگان از جمله به فشار امپریالیستها به شوروی برای تحت فشار قرار دادن اقتصاد آن اشاره می کنند. ولی فشار خارجی هرگز نمی تواند به تغییر ماهیت کشور قدرتمند و پهناوری نظیر شوروی منجر شود. نه نتایج جنگ جهانی اول و نه جنگ داخلی و نه جنگ جهانی دوم تا لحظه ایکه ماهیت حزب و دولت شوروی دست نخورده باقی مانده بود در ماهیت انقلابی شوروی و در ماهیت سوسیالیسم تغییری حاصل نکرد. آیا فشار روسای جمهور آمریکا از این فشارها سهمناکتر بود؟ فشارهای دولت کارتر و ریگان از آن جهت کاری بود که دولت بورژوازی بروکرات در روسیه یک دولت ضد انقلابی بود که به طبقه کارگر و خلقهای شوروی متکی نبود. آنها طبقه کارگر را دشمن خود می دانستند و در پی آن بودند که اقتصاد سرمایه داری دولتی را بر اقتصاد بازار آزاد منطبق کنند، آنها نمایندگان همان اقتصاد سایه، اقتصاد بازار سیاه مافیائی بودند. نویسندگان درک نمی کنند که دوران خروشچف نقطه عطف در ساختمان سوسیالیسم است ناچارا در ارزیابی های خویش دید روشنی ندارند و سراپا مملو از تناقض اند. آنها نمی توانند توضیح دهند که از چه دورانی شوروی سوسیالیستی نبود. بزعم آنها می توان این دوران را از زمان سقوط گورباچف تعیین کرد. ولی این تعیین نقطه عطف با استدلالات آنها در گذشته سر سازگاری ندارد. زیرا هنوز هم در بسیاری از عرصه ها تولیدی در شوروی اقتصاد دولتی در کنار اقتصاد ثانوی وجود داشت و شاید هنوز هم وجود داشته باشد. این سردرگمی نویسندگان از بی خبری دانش تنوریک آنها و عدم تسلطشان به دانش مارکسیسم لنینیسم است. اینکه طبقه کارگر روسیه در زمان سقوط گورباچف به میدان نیامد، اینکه خلقهای متحد شوراها هر کدام راه خویش را در پیش گرفتند و به ناسیونال شونیسم جنگ انداختند و ارامنه علیه آذربای و چین ها علیه روسها و بر عکس پلخاستند، از فساد ریسه دار صحبت می کند که سرپای دستگاه دولت و حزب و ملیتها را در همه جا حتی در جمهوریها نیز در بر گرفته بود. این فساد که همه چیز را فلج کرده بود و اعتماد طبقه کارگر را از بین برده بود بکثبه بوجود نیامد، از زمانی بوجود آمد که خروشچف به سوسیالیسم حمله کرد و به قلع و قمع کمونیستها پرداخت و در قالب واژه های گمراه کننده "چپ" مسیر جنبش کمونیستی را

به سوی سوسیال دموکراتیسم و کائوتسکیسم تغییر داد. - تحولات شوروی فقط از این طریق قابل توضیح است. کسانیکه از کنار این تحلیل علمی می گریزند و در پی توجیهی هستند تا راه غلطی را که تا بحال می رفته اند برحق جلوه دهند غافلند که مبارزان راه آزادی را به سراب دیگری رهنمون میکنند. آنها بازم به این مبارزان حقیقت را نمی گویند و مانع می شوند که درک کنند ماهیت یک کشور سوسیالیستی، یک حزب، یک دولت، یک انقلاب آزادی سیاست آن تعیین می گردد. اگر گمراهی کمونیستهای صدیق که با سیل بنیان کن رویونیسم که از قله رفیع اعتبار نخستین کشور سوسیالیستی جهان سرازیر شده بود قابل فهم باشد، دنباله روی از تحلیل اکونومیستی و ضد کمونیستی پس از سقوط امپراتوری شوروی هرگز قابل بخشایش نیست و خیانت به طبقه کارگر است. این دعوت کمونیستها از در آمدن چاله و رفتن به چاهی عمیق است که اساس کمونیسم و ساختمان سوسیالیسم را با نفی لنینیسم مورد سؤال قرار می دهد.

نویسندگان در سالهای نفرت عمومی از گورباچف که حتی دوستان آمریکائیش وی را بخاطر پایان گرفتن تاریخ مصرفش در سال ۱۹۹۱ ترک کردند می نویسند: "انحطاط گورباچف از یک کمونیست به یک سوسیال دموکرات بی کم و کاست صورت گرفت". آنها هنوز گورباچف را کمونیست می دانند و نمی فهمند که چه فاجعه ای در جهان از سالهای اواخر ۵۰ میلادی روی داده است. بنظر آنها اینهمه فاجیعی که رویونیستها با هجوم به کیش شخصیت استالین آغاز کردند و نظام اقتصادی شوروی را برهم ریختند و همه رهبران بعد از استالین این نظام جدید را تقویت نموده حزب کمونیست را تضعیف کرده و با گورباچف در نابودی آن همکاری کردند بیانگر تغییر ماهیت نظام سوسیالیستی نیست و تنها یکی از محصولات های انتهائی این نظام که گویا رستم دستان است بنام گورباچف مسئول شکست سوسیالیسم آنهم با گذار از کمونیسم؟! به سوسیال دموکراتیسم است. چنین ادعائی حقیقتا باید با جسارت فراوان و از روی نادانی صرف صورت بگیرد در غیر این صورت بیان ابله پنداشتن خواننده است. وی همان پرچم خروشچف را که به نفی مبارزه و مفاهیم طبقاتی پرداخته بود بدست گرفت و در مقابل پرسش "امروز کمونیست بودن چه مفهومی دارد؟" مدعی شد: "انگونه که من می فهمم، کمونیست بودن به معنای نترسیدن از آن چه نو است، رد پیروی از هر دکم، مستقل اندیشیدن، تسلیم شدن به افکار و اعمال کسی از راه آزمایش اخلاقی و عمل سیاسی، به زحمتکشان کمک کند تا امیدها و آرزوهایشان را محقق کنند و متناسب با توانائی هایشان زندگی کنند. معتقدم که امروز کمونیست بودن بیش از همه به معنای دموکرات بودن پایدار و قرار دادن ارزشهای جهانی انسانی برتر از هر چیز است... ما با کنار نهادن نظام استالینیستی، از سوسیالیسم عقب نشینی نمی کنیم بلکه به سوی آن می رویم". این خزعبلات که کوچکترین قرابتی با کمونیسم ندارد گواه ایدئولوژی زائی از حزب است و وی آنرا بخورد جامعه می دهد و این حزبی که نویسندگان کتاب آنرا کمونیستی می نامند در مقابل این خزعبلات سکوت می کند و از "هیبت" گورباچف به خود می لرزد. کتاب از صفحات ۳۰۰ تا ۳۱۷ و بیشتر پرده از روی فساد حزبی که هنوز آنرا کمونیستی می نامد بر می دارد و توجیه ندارد که چنین روش استدلالی توهین به کمونیسم است.

نویسندگان می نویسند: "عوامل ذهنی و فردی نقش واقعی، اما تبعی ایفاء کردند. خصلتهای رهبری واقعا موضوعیت داشت. چنانچه لیگاجف و حامیانش برخوردار از خصلت های رهبری درخشان می بودند، و رویونیستها فاقد آن، صرف نظر از شرایط عینی،

ممکن بود اوضاع به صورت دیگری در می آمد". نویسندگان لیگاجف را فاقد خصلتهای درخشان رهبری می دانند در حالیکه رویونیستها را دارای این خصلتها و معتقدند که اگر جای این خصلتها عوض می شد امروز سوسیالیسم بر سر کار بود. این ساده کردن تحلیل طبقاتی از وضعیت شوروی است. واقعیت آن است که نه لیگاجف و نه گورباچف هیچکدام کمونیست نبودند. زیرا تجدید نظر در اصول مارکسیسم و نفی لنینیسم در زمان خروشچف آغاز شد. فقط نمایندگان تفکر آنروزی را می توان رویونیست نامید. لیگاجف نماینده بورژوازی بروکرات در قدرت بود که با تسلط به انحصارات دولتی می خواست زالو وار در کنار اقتصاد سایه زندگی کند و حال آنکه گورباچف نماینده آن بخش از بورژوازی نوحاسته شوروی بود که می خواست اقتصاد بازار را در روسیه مستقر سازد و سرمایه داری متعارف غرب را حاکم سازد. هر دوی این جناحها ارتجاعی و ضد کمونیست بودند. حزب بروکراتهای در قدرت حزب کمونیستی نبود. مجمع مفت خوران بیکاره و ترسو و بی حالی بود که در تنبلی و کاهلی و بریز و بیاش بر یکدیگر پیشی می گرفتند. آنها موجودات مفکورکی بودند که در مقابل آخرین پرده نمایش گورباچف-پلستین بدبلی نداشتند که به طبقه کارگر ارائه دهند. حرف آنها چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه ایدئولوژیک چه در زمینه اقتصادی و ساختار حزب، چه در زمینه برخورد بدوران استالین و لنین با حرف گورباچف فرقی نداشت. آنها نمی دانستند که خود چه می خواهند تا بتوانند رهبر مردم شوند. آنها سالها بود که در نزد طبقه کارگر شوروی بی اعتبار بودند و در هنگامیکه یک جناح بورژوازی کار آن جناح دیگر را می ساخت مردم بد بر این زورآزمائی بی طرفانه نظارت می کردند. این نظام از درون پوسیده و فاسد بود.

نویسندگان بنادرستی می آورند: "گرچه رویونیسم گورباچف نطفه ی دیرپایی در سیاست های ح.ک.ا.ش. و جامعه شوروی داشت، فروپاشی شوروی مقدر و از پیش مقرر نبود. نکات بسیاری در سی و پنج سال پیش از آن وجود داشت که می توانست تحولات را به سوی دیگری هدایت کند. قوی ترین استدلال برای این باور آن است که ح.ک.ا.ش. اپورتونیسم بوخارین را در اواخر دهه ی ۱۹۲۰ زمانی که ریشه های طبقاتی آن نیز قوی بود، زمانی که یک اکثریت عظیم دهقانی دولت طبقه کارگر را در محاصره داشت، شکست داده بود" (صفحه ۳۷۵).

نویسندگان نمی فهمند که فروپاشی شوروی بعلت تحول از سوسیالیسم به سرمایه داری محتوم بود. اتفاقا استدلالی که نویسندگان می آورند علیه آنها گواهی می دهد. این واقعیت شناخته شده ایست که مبارزه با نظریات سرمایه دارانه بوخارین در شرایطی بسیار سخت تر از دوران بعد از جنگ جهانی دوم انجام شد. بوخارین از حمایت طبقاتی کولاکهای شوروی برخوردار بود. این مبارزه از آن جهت با موفقیت همراه بود که رهبری استالین بر این مبارزه سایه می انداخت و بوخارین در یک مبارزه ایدئولوژیک تار و مار شد و سرانجام بدون پلانتفرم به خرابکاری دست زد. استالین نماینده تفکر کمونیستی بود و باین جهت از این مبارزه پیروز در آمد. حزب و دولت در دست پرولتاریا قرار داشت و دیکتاتوری پرولتاریا بخوبی عمل می کرد. در حالی که در دوران خروشچف و برژنف و گورباچف سیاست "استالین زدائی" برای نفی سوسیالیسم و رشد مفاهیم غیر طبقاتی و سرکوب کمونیستها بخوبی جا افتاده بود. گورباچف و پلستین رویونیست نبودند نماینده بورژوازی اقتصاد دولتی و اقتصاد بازار بودند. حزبی که بر سر کار بود در اصول مارکسیسم لنینیسم تجدید نظر کرده و نظریات لنینی و استالین را بدور انداخته بود. این حزب هرگز قادر نبود بر ضد بوخارینیسم جدید برزمد برعکس نظریات وی را با اعاده... ادامه در صفحه ۸

از چاله رویونیسم...

حیثیت از وی در همه زمینه ها پیاده کرد. حزب فاسد اقتصاد دولتی متمرکز را متلاشی می کند و به خدمت سرمایه می گیرد. این کلید را باید درک کرد. فروپاشی شوروی پس از تثبیت سیاست خروشچف محتوم بود. نویسندگان این کتاب در عین حال مرتب از طبقه خرده بورژوا که در دستفروشی و کاسبکاری اشتغال دارند سخن می رانند. این توسل به خرده بورژوازی منحرف کردن افکار از طبقه نوپایی در شوروی است که در اس کارخانجات، بازرگانی، تولیدات بزرگ و حزب و دولت نشسته است. این طبقه طبقه بورژوازی خرد نیست طبقه بورژوازی بروکرات است که قدرت دولتی را در دست دارد و از امکانات دولتی در خدمت تقویت یک اقتصاد سایه و دستگاه مافیایی استفاده می کند. در شوروی از همان زمان لنین و انقلاب اکتبر قشر خرده بورژوازی وجود داشت و کمونیستها برای تجدید تربیت آنها و ادغامشان در نظام سوسیالیستی در تمام زمینه ها برنامه داشته و فعال بودند. ولی این تصور ضد کمونیستی است اگر مدعی شویم که خرده بورژوازی در شوروی قدرت سیاسی را بدست گرفته و صاحب کلیه وسایل تولید جمعی جامعه گشته و هنوز ماهیت پرولتری دولت دست نخورده باقی مانده و این قشر نیز تا ابد خرده بورژوا باقی می ماند. درست است که در مقابل تولید خرده پا، مالکیت خرده بر ابزار و وسایل تولید وجود دارد ولی قشری که رهبری را در حزب و دولت غصب کرده و ابزار و وسایل تولید را از دست پرولتاریا بدر آورده و به تملک خویش در آورده است، دیگر از نقطه نظر مالکیت اقتصادی نمی تواند قشر خرده بورژوا باقی بماند. به این قشر مهر طبقه بورژوازی خورده است و آنهم از بدترین و ارتجاعی ترین نوع آن یعنی بورژوازی بروکرات.

این طبقه بورژوازی بروکرات است که به خرده بورژوازی امکان ادامه حیات می دهد و وی را مورد حمایت خویش قرار می دهد. در این جا سخن از استثمار جمعی است، به اعتبار ساز و کاری که این طبقه جدید در روسیه بوجود آورده است، این امر ممکن گردیده، عمل می کند و پیش می رود. دولت و حزبی که مملو از این مافیاهای از زمان خروشچف و برژنف است دیگر نمی تواند سوسیالیستی و کمونیستی باشد. این حزب حزب بورژوازی بروکرات فاسد و تن پرور است، ایدئولوژی آن دیگر رویونیستی نیست کاملا بورژوازی است زیرا تجدید نظر در اصول مارکسیسم را منتهاست بعمل آورده است. حقایق امروز نشان می دهند که این دستگاه تا به چه حد فاسد بوده است. سقوط حزب سقوط ایدئولوژیک آن است. آنجا که جایی برای ایدئولوژی پرولتری نباشد نمی تواند خلاء ای موجود باشد. این خلاء را ایدئولوژی بورژوازی پر خواهد کرد. در آثار این پژوهشگران که در پی توجیه مواضع سیاسی اشتباه خویش تا به امروزند، سخنی از ندامت نمی بیند. آنها انحراف جدیدی را بجای انحراف قدیم عرضه می کنند. بنظر حزب ما تنها نکته مثبت در این کتاب تجدید نظر نسبی در برخورد به رفیق استالین است. ولی اگر کسی به لنینیسم معتقد باشد و این ارزیابی را کامل کند ناچارا به همان نظریاتی خواهد رسید که رفقا قاسمی، فروتن، سغانی و رفیق امیر خیزی بیان داشتند.

اگر کسی در ارزیابی خویش صمیمی باشد و قلبش برای رهائی طبقه کارگر بنهد و به آزادی جهان بیاندیشد باید بفهمد که این گونه تحلیل انحرافی از علل سقوط شوروی راه را برای انحرافات بعدی و سقوط به اکونومیسم، بی توجهی به سیاست پرولتری، حزبیت، دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی طبقاتی، انقلاب قهر آمیز توده ای، مبارزه علیه امپریالیسم، تشدید مبارزه طبقاتی، ماهیت

طبقاتی دولت باز می گذارد. این دیگر کمونیسم نیست کائوتسکیسم است، سوسیال دموکراتیسم است که ما با نمونه های آن در آلمان و سوئد و اسپانیا و ایتالیا روبرو هستیم. نویسندگان به مبارزه دائمی میان سوسیالیسم و سوسیال دموکراتیسم اعتقاد دارند و می نویسند: "سوسیال دموکراسی به عنوان یک ایدئولوژی همچنان یک رقیب مودی و موثر از نظر ایدئولوژی برای مارکسیسم انقلابی در جنبش طبقه کارگر باقی می ماند". لازم به توضیح است که سوسیال دموکراسی جریانی خارج از جنبش کمونیستی و ایدئولوژی بورژوازی است. آنها همواره رقیب مودی باقی می مانند و حتی توانسته اند تئوریهایی رشد نیروهای مولده و تقدم اقتصاد را بر سیاست، تئوری اکونومیستی فروپاشی شوروی را به آنها القاء کنند. نویسندگان به خواننده همان راه و ایده های سوسیال دموکراتها را معرفی می کنند و بجای واژه مشخص لنینیسم که بیان مبارزه لینی و استالین با دشمنان طبقاتی است و مارکسیسم مشخص دوران امپریالیسم است از مفهومی گنگ در شرایط امروز بعنوان "مارکسیسم انقلابی" استفاده می کنند. حال آنکه انقلابی ترین مفهوم همان مارکسیسم لنینیسم است و نه چیز دیگر.

بیک نکته دیگر نیز باید اشاره کرد. نویسندگان با راحتی از کنار بزرگترین مبارزه ایدئولوژیک قرن بیستم می گذرند. این امر محصول بی توجهی آنها نیست، محصول عدم جسارت کمونیستی آنهاست تا صادقانه به جانبداری بپردازند. مهم نیست که کسی در اوضاع پیچیده جهان به اشتباه دچار آمده باشد. مهم آن است که وقتی به اشتباه پی برد در تصحیح آن صمیمانه بکوشد و به علل بروز آن پی ببرد. توجیه خط ادامه اشتباه است و عواقبش بسیار وخیمتر از اشتباه نخست خواهد بود.

وقتی حزب کمونیست شوروی به سرانجام رویونیسم در غلنبد حزب کبیر کمونیست چین و حزب کبیر کار آلبانی و بسیاری احزاب کمونیست دیگر به مقابله با این نظریات ضد انقلابی برخاستند. رفیق انور خوجه در نطق تاریخی خود اتهامات خروشچف به رفیق استالین را مردود دانست و به تجدید نظر طلبی در اصول مارکسیسم لنینیسم خروشچف علیرغم تهدیدات و فشار رویونیستها و محاصره اقتصادی آلبانی حمله کرد. نشریه تئوریک "آلبانی امروز" مرتب در دفاع از نظریات استالین در مورد اقتصاد در سوسیالیسم به انتشارات مهمی دست زد.

رفقای چینی سند ۲۵ ماده ای خط مشی بین المللی جنبش کمونیستی را منتشر نمودند و با انتشاراتی نظیر "کمونیسم کاذب خروشچف" و "یا زنده باد لنینیسم" و یاد مکتوبات با حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در زمینه های: "سرچشمه و سیر پیشرفت اختلافات بین رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و ما"، "مسئله استالین"، "آیا یوگسلاوی یک کشور سوسیالیستی است؟"، "مدافعین استعمار نوین"، "نو خط مشی در مسئله جنگ و صلح"، "نو نوع سیاست همزیستی مسالمت آمیز بکلی متضاد"، "رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی چون بزرگترین تفرقه افکنان عصر کنونی" و... ماهیت رویونیسم را به نقد کشیدند. بلشویکهای انقلابی شوروی برنامه خویش را منتشر کردند که از طریق کمونیستهای لهستان به اروپای غربی آمد و منتشر شد. این بلشویکهای قهرمان توسط باند خروشچف در شوروی سر به نیست شدند. اختلافات در جنبش جهانی کمونیستی دنیا را به تکان واداشت. میدان بزرگی برای درگیری ایدئولوژیک گشوده شد. میلیونها کمونیست در این بحثها شرکت کردند و سطح آگاهی آنها ارتقاء یافت. این در حالی بود که در شوروی و ممالک رویونیستی، بشدت کمونیستها را قلع و قمع نمودند، آثار استالین را ممنوع کردند و از کتابخانه ها برداشتند و روشنفکران ضد کمونیست را افسار گسیخته رها کردند تا

می توانند در مورد سوسیالیسم دروغ به هم ببافند. نویسندگان این کتاب آن چنان از این دوران یاد می کنند که گویی اساسا اتفاق نیفتاده است. دورانی که چون خط قرمز تمام تاریخ انقلابی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی را رقم زده است و دنیا را تکان داده است از نظر نویسندگان چنین توصیف می شود: "کمونیستهای چین" رویونیسم خروشچف" در ۱۹۵۶-۶۴ را محکوم کردند. در حالی که جلد های آنها برای بسیاری همچون بحثی خام، دگم و خدمت به خود تلقی شد. سیاست چین بطور آشفته ای از چپ به راست تغییر سمت می داد و شامل اتحاد ضد شوروی بالفعل مائو با ایالات متحده بود. برای هر کس که مختصر علاقه ای به اتحاد شوروی داشت، انتقاد چین به طور فزاینده ای فاقد اعتبار می شد" (تکیه از توفان).

نویسندگان اطاعت کورکورانه خویش را از شوروی و چشم پوشی از مطالعه اسناد و ایمان به مارکسیسم لنینیسم را در پس جملات فاقد ارزشی که برای توجیه دنباله روی از شوروی ساخته و پرداخته اند پنهان کرده اند. واژه هائی نظیر "خدمت به خود"، "خام"، "دگم"، "انتقاد چین به طور فزاینده ای فاقد اعتبار می شد" سنگرهای است که نویسندگان از شرمساری پشت آن پنهان شده اند. آنها حمایت خویش را از رویونیسم در میان "بسیاری" جا می زنند که نظریات رفقای چینی را "خدمت به خود" یعنی به چین و ناسیونالیستی تلقی می کردند. حداقل امروز که نتایج فاجعه آمیز رویونیسم در مقابل ماست و حقانیت نظریات رفقای چینی و آلبانی مشهود است جا دارد که یک انسان صدیق کمونیست برای اجتناب از خطاهای آتی به آن اذعان کند و راه صحیح را برگزیند و این تصحیح را به همه نشان دهد. این دستاورد است که باقی می ماند و پایدار است. نویسندگان بر عکس برای مخدوش کردن واقعیتها و کتمان خطای خویش دو دوره تحولات در چین را با یکدیگر مخلوط می کنند. دوره ای که حزب کمونیست چین در مواضع مارکسیستی لنینیستی قرار داشت و دوره ای که تئوری ضد انقلابی و ارتجاعی "سه دنیا" بر حزب کمونیست چین که نوع دیگری از رویونیسم بود و احزاب هوادارش را به خیانتکاران ملی و همنستان امپریالیست آمریکا تبدیل کرد، حاکم گشت. رویونیستها با واژه از خود ساخته "ماونیسم" این دو دوره را بهم پیوند زدند تا رویونیسم خروشچف- برژنفی را بیوشانند.

نویسندگان در حقیقت پایان نتیجه گیری را با ایجاد آشفته فکری باز می گذارند. ولی بهر صورت ما خوانند این کتاب را که عرصه جدیدی در مبارزه با سوسیال دموکراتیسم و تجدید نظر در مورد دوران استالین باز می کند به همه توصیه می کنیم. بیچاره آن شبه کمونیستهای که باید از اینکه رنگ جماعت شده بودند و مرتب با "استالینیسم" مبارزه می کردند و می کنند بخود بلرزند و رنگ عوض کنند.

از کمک های مالی شما سپاسگزاریم

رفیق ا.ط. ۵۰۰ یورو.

رفیق قدیمی ۱۰۰۰ یورو

رفیق د. از جنوب آلمان ۵۰ یورو.

رفقان. س. ۵۰ یورو.

رفیق غزاله از سیدنی معادل ۵۰ یورو.

رفیق جمشید ۲۰ یورو.

رفیق قدیمی از جنوب آلمان از طریق پست

۴۰ یورو.

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

امپریالیستها پذیرا نیستند...

در لبنان و گروگان گرفتن فرانسویها با همان زبانی که امپریالیستها سخن می‌راندند اصل پول ایران را در مورد کارخانه "اوردیف" پس بگیرد ولی علیرغم این از جنبه حقوقی قرارداد میان ایران و فرانسه ملغی نشده است و دولت فرانسه موظف است اورانیوم غنی شده برای راکتورهای ایران را تامین نماید. ایران با شرکت "فرام اتم" فرانسه برای ساختن دو نیروگاه اتمی کارون سه و چهار به مذاکره نشست و مقوله نامه ای نیز در این زمینه به امضاء رسید. صرفنظر از این تجربه دوم ایران قراردادهای متعددی با شرکتهای آلمانی برای نیروگاه اتمی بوشهر و نیروگاه اتمی اصفهان ۵ و ۶ و نیروگاه اتمی ساوه ۷ و ۸ منعقد کرد. در زمان رژیم گذشته مذاکراتی به عمل آمده بود تا ۲۳ نیروگاه اتمی در ایران تاسیس شود. آلمان، فرانسه و آمریکا هر کدام سهمی از آنها را بعهده گرفته بودند و در استعمار جمعی ایران با خوشحالی شریک بودند. سوختی که آمریکائی ها در اختیار ایران قرار داده بودند قابلیت تبدیل به بمب اتمی را داشت. تجهیزات بازپزدازش سوخت پلوتونیوم از طرف آمریکا در اختیار رژیم ایران قرار گرفته بود و این امکان را باقوه به ایران می داد که تفاله های اتمی را مجددا مورد استفاده قرار دهد. حال همان امپریالیستها و اپوزیسیون خود فروخته ایران که همدست آنهایند به خفان دچار شده و در مورد نقض تعهدات امپریالیستها در اینکه پولهای ایران را بالا کشیده و حاضر نیستند تجهیزات و سوخت اورانیوم غنی شده را بر اساس توافقنامه ایران با آنها در اختیار ایران قرار دهند سکوت اختیار کرده اند. همه سلطنت طلبان و مجاهدین و حزب کمونیست کارگری ایران و نظایر آنها مبلغ ادعاها و اتهامات امپریالیستها هستند و از نقض تعهدات بین المللی ایران سخن می رانند. کسی نمی گوید که این تعهدات را امپریالیستها در درجه نخست نقض کرده اند و حاضر نبوده اند حق ایران را به وی مسترد دارند. اتهامی که به ایران می توان زد این است که حقوق قانونی خویش را که در تمام قراردادهای بین المللی برای ایران برسمیت شناخته شده است، حقوقی که امپریالیستها با تمام وسایل مانع تحقق قانونی و رسمی آن شده اند و در راه تامین رسمی و قانونی آن سنگ انداخته اند ناچاراً از طریق "غیر قانونی و غیر رسمی" بدست آورده است. این ادعا که چرا ایران برای تحقق حقوق قانونی اش به امپریالیستها دروغ گفته است در مقابل نقض تعهدات بین المللی امپریالیستها و اینکه مانع می شوند که کشور ما به فناوری هسته ای بر اساس قوانین و قراردادهای جهانی دست پیدا کند پیشیزی ارزش ندارد. ایرادی که به رژیم جمهوری اسلامی می توان گرفت این نیست که چرا به امپریالیستهای کلاش و دروغگو و استعمارگر و جنایتکار و کاهبردار برای احقاق حقوقش دروغ گفته است، بلکه این است که چرا حقایق را به مردم ایران نمی گوید که راه سازش و برگشت نداشته باشد. چرا دست امپریالیستها را در نقض تعهداتشان رو نمی کند؟ چرا وضعیت ده در صد سهام ایران در کارخانه "اوردیف" را روشن نمی کند؟ چرا مردم ایران را نه با شعار و تحریک احساسات ناسیونالیستی بلکه با آگاهی بخشیدن به نقش و ماهیت کثیف امپریالیستها که همواره خطری برای استقلال ایران و منطقه و جهان هستند بسیج نمی کند تا پشتوانه عملی قدرتمندی برای حمایت از منافع

ملی ایران در میان خلقهای ایران وجود آید؟. مضحک است که در این نزاع کسی پیدا شود و غم امپریالیستها را بخورد و منطق استعمار را مورد حمایت قرار دهد. امپریالیستها و گماشتگان ایرانی آنها می گویند که کشور ایران دارای منابع غنی نفت و گاز است و لذا نیازی به این ندارد که از انرژی هسته ای استفاده کند. ایران دارای کمبود انرژی نیست. ما چندین بار باین مسئله پاسخ گفته ایم که سوخت فسیلی روزی و این روز حتما قبل از "ظهور صاحب الزمان" است به پایان می رسد و ممالکی که دست روی دست گذارده و در پی آموزش فن آوری هسته ای نبوده اند و در این عرصه سرمایه گذاری نکرده اند محکوم به مرگند. ممکن است این دانشمندان فرهیخته بگویند خاطراتان آسوده باشد که با "ظهور حضرت" مشکل سوخت حل می شود. ما می گوئیم بر اساس ارزیابی ما منابع غنی نفت و گاز ایران قبل از "ظهور حضرت" به پایان می رسد و مردم ایران باید تا فاصله "ظهور حضرت" از سرما یخ بزنند. آنوقت امپریالیستها و صهیونیستها به ریش مردم ایران می خندند. همین سلطنت طلبان و مجاهدین و حزب کمونیست کارگری ایران که در آمریکا و کانادا زندگی خواهند کرد مردم ایران را هو کرده و به آنها خواهند گفت: خوب شما را فریب دادیم تا چشمتان کور شود و گول ما را نخورید. مجاهدین در حین انجام نماز جماعت به شما خواهند گفت حضرت علی فرموده: "هر ملتی لایق حکومتی است که بر آن فرمان می راند".

حال همین امپریالیستها که این تبلیغات ایدئولوژیک را توسط عمالشان راه انداخته اند می خواستند در دهه ۵۰ شمسی ۲۳ نیروگاه اتمی به ایران بفرشند. باید پرسید که چگونه است که در سال ۱۳۵۳ که منطقاً منابع نفت و گاز ایران غنی تر از منابع کنونی بود، کسی بیاد منابع "غنی نفت و گاز" ایران نبود و حال بیکباره با الهام از کریستف کلمب به کشف قاره های نفت و گاز در ایران نایل آمده است؟ چگونه است که فروش نیروگاه اتمی در آن زمان مجاز بود و به گوشه قیای کسی بر نمی خورد و حال بیکباره ممنوع شده است؟

سلطنت طلبان و نوکران آنها که در تنگنا قرار دارند و باید چهره خودفروختگان را ببوشانند به حمایت از امپریالیستها پرداخته و به شما می گویند که آمریکا و اروپا اساساً مخالف حق ایران برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای نیستند. آنها اگر یک رژیم دموکراتیک در ایران سر کار باشد خودشان به رژیم ایران بر اساس تعهدات بین المللی یاری خواهند رسانید. و از این نتیجه می گیرند که اظهار نظر در مورد حق غنی سازی اورانیوم در ایران و تجاوز مطلوب امپریالیستها به ایران برای دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و رفع حجاب پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مطرح است. بنا بر منطق آنها نخست باید برای تحقق حقوق ایران در قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته ای با امپریالیستها هم آوا شد و سرنگونی رژیم ایران را طلبید و پس از سرنگونی رژیم، مردم ایران با روی کار آوردن مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران و برسمیت شناختن اپوزیسیون اعلیحضرت در لباس مریدان منصور حکمت به همه حقوق خود خواهند رسید. سخن این است که مگر رژیم محمد رضا شاه در ایران آنها در دهه ۵۰ شمسی حقوق بشر را رعایت می کرد؟ مگر رژیم محمد رضا شاه رژیم دموکراتیک بود که امپریالیستها تجهیزات

بازپزدازش پلوتونیوم را در اختیارش قرار داده بودند؟ فراموش نکنیم که رژیم محمد رضا شاه ژاندارم منطقه خلیج فارس و قاتل مبارزان ظفار بود و جنبش آزادیبخش و دموکراتیک مردم ظفار را به خاک و خون کشید و سلطان سعید و سلطان قابوس مستبد قرون وسطانی را در عمان مورد حمایت قرار داد. پس این حنای دشمنان مردم ایران نیز که به ماهیت رژیم ایران تکیه می کنند و از مستبد بودن آن سخن می رانند رنگی ندارد. بنظر حزب ما امپریالیستها از برسمیت شناختن حقوق ایران، بازپرداخت وامهای ایران، اجرای تعهدات بین المللی شان در مورد ایران و یا هر کشور دیگری که سر تسلیم در برابر خواستهای آنها فرود نیآورد سرباز خواهند زد. اگر در ایران یک رژیم کمونیستی و انقلابی و دموکراتیک و ضد امپریالیستی نیز بر سر کار آید امپریالیستها حق غنی کردن اورانیوم برای مصارف صلح آمیز را برای آنها برسمیت نخواهند شناخت. در ایران اگر به فرض محال دکتر مصدق نیز زنده شود و زمام امور را بدست گیرد استعمارگران تن به غنی کردن اورانیوم توسط کارشناسان ایرانی که نان آنها را آجر می کنند نمی دهند. همین مشکل را اکنون کشور ونزوئلا و کوبا دارند و فردا بولیوی و سوریه و فلسطین ووو خواهند داشت. امپریالیستها به نوکرانی نیاز دارند که کلید نیروگاههای اتمی را به امپریالیستها بدهند و کاری به کارشان نداشته باشند. همانگونه که رژیم دست نشانده محمد رضا شاه عمل می کرد و مخرج گراف تحقیقات و تاسیس کارخانه های آن را از جیب مردم ایران می پرداخت. آنها هوادار نوکرانی هستند که خودشان نیروگاهها را از امپریالیستها بخرند ولی کارشناسان امپریالیستی را به کشور راه دهند و به آنها حقوقهای گزاف دهند و میله های سوخت اورانیوم غنی شده را به قیمتهای گزاف یعنی به قیمت خون پدرشان از آنها بخرند و آنها هر وقت نخواستند آنها را بفروشند و یا به قیمت گرانتر بفروشند. نیروگاههای اتمی باید با ثروت مردم ایران ساخته شود ولی مهارش در دست امپریالیستها باشد تا چون اهرمی سیاسی برای مقاصد استعماری خویش از آن استفاده کنند. سخن بر سر استعمار و بردگی و به اسارت کشیدن مردم ایران است. ما همین تجربه را در شرکت نفت ایران و انگلیس قبل از ملی شدن صنعت نفت داشتیم و تاریخ را نمی شود بار دیگر با همان مضمون تکرار کرد. مردم ایران نباید کاری را که خود می توانند بکنند و بر سرنوشت خویش حاکم باشند در اختیار دیگران بگذارند و در ازای دریافت آن به آنها مبالغ گزاف بپردازند. این منطق منطق امپریالیستها، کیهان لندنی سلطنت طلب و حزب کمونیست کارگری و مجاهدین خلق است و نه منطق مردم ایران. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه مردم ایران است. این سرنگونی به نفع مردم ایران و در خدمت آنها تغییری در سیاست امپریالیستها در فشار به ایران و تهدید و ارعاب ایران و در مورد حقوق قانونی ایران هرگز نخواهد داد، نقض حقوق ایران همچنان باقی خواهد ماند. ولی این سرنگونی توسط نیروای انقلابی و ضد امپریالیست و دموکرات و یا کمونیستهای ایران، پایگاه عظیم مردمی که پویایی و مداومت لازم را دارد در دفاع از حقوق حقه خلق ایران فراهم خواهد آورد. آنروز نیز ما باید برای تحقق حقوق ایران بر ضد امپریالیستها برزمیم.

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

پدیده انشعاب و...

به خطر نیندازند.

هر جدائی که سر انجام یک اقدام سازمانی است بنظر حزب ما باید مضمون سیاسی ایدئولوژیک داشته باشد. بهترین نمونه در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران و طبقه کارگر ایران تاریخ آموزنده مبارزات درونی حزب توده ایران است. وقتی ما می خواهیم از گذشته جنبش انقلابی ایران بیاموزیم باید گذشته حزب توده ایران را در دوره اول فعالیت‌هایش مد نظر قرار دهیم.

در درون حزب توده ایران انشعابات گوناگونی رخ داد که از معروفترین آنها یکی همان انشعاب خلیل ملکی بود که در دشمنی با انترناسیونالیسم پرولتری بپا خواست و تا آنجا رفت که سرانجام به پیشنهاد همکاری با رژیم محمد رضا شاه رسید. وی از شاه خواهش کرد که دست وی را نیندند و برای مبارزه با مارکسیست‌لنینیست‌ها که بقول چپ‌ماهای مدرن امروزی "کمونیست‌های سنتی" نامیده می شوند باز بگذارند. خلیل ملکی می خواست بعنوان ابزار ارتجاع حاکم علیه کمونیست‌های ایران مبارزه کند. این اداره ساواک بود که این پیشنهاد را صلاح ندانست و نپذیرفت. خلیل ملکی که از هواداران مارشال تیتو و تیتوئیسم بود و به ظاهر دل به "راه سوم" بسته بود مخالفت خویش را بر مبنای دشمنی با اصول کمونیسم قرار داد و ما شاهد پایان غم انگیز سرنوشت وی و یارانش بوده ایم که حتی یک نفر کمونیست انقلابی از درویشان بیرون نیامد و هنر بازماندگان آنها در نقالی و آسمان ریسمان بافی ضد کمونیستی است. نازائی آنها دیگر امروز بر کسی پوشیده نیست. نه از مارشال تیتو چیزی باقی مانده است و نه از خلیل ملکی و دار و دسته اش. انشعاب خلیل ملکی که متکی بر قشر روشنفکران حزبی بود ماهیتا مبارزه ای میان مارکسیسم لنینیسم و تیتوئیسم بود که در همه عرصه ها به تجدید نظر در مارکسیسم پرداخته بود. در این مبارزه اکثریت حزب و اکثریت کمیته مرکزی در جانب مارکسیسم لنینیسم باقی ماند.

حزب از این مبارزه سر بلند و قوی تر بیرون آمد. دومین انشعاب از حزب توده ایران که کمر حزب توده ایران را شکست انشعاب اکثریت کمیته مرکزی حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم بود. در پلنوم یازده حزب توده ایران رفقای سه گانه احمد قاسمی، غلامحسین فروتن، عباس سغانی و پاره ای رفقای دیگر حزبی در مقابل خط مشی رویزیونیستی حزب "کمونیست" اتحاد جماهیر شوروی که به حزب توده ایران تحمیل می شد ایستادند و در زیر تهدید ساطور مرگ رویزیونیستی نرفته، جسورانه از شرافت کمونیستی خویش به دفاع برخاستند. آنها اعلام کردند که همواره از مارکسیسم لنینیسم دفاع کرده و می کنند ولی حاضر نیستند به زیر اسنادی چه در مورد ایران و چه در مورد خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی جهان صحنه بگذارند که خیانت آشکار به کمونیسم است و کمونیست‌ها را به مغاک رویزیونیسم و خیانت طبقاتی و ملی سوق می دهد. آنها از اصل مبارزه طبقاتی که سرانجام باید به کسب قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا منجر شود حمایت کردند. خطر رویزیونیسم مدرن بر خلاف رویزیونیسم کهن در آن بود که این رویزیونیسم از قله رفیع اعتبار کشوری سرازیر می شد که دنیا در ماهیت سوسیالیستی وی تردید نداشت. همین فضای عمومی، همین قدرت حیثیت اتحاد جماهیر شوروی کار این مبارزه را مشکل تر می ساخت و تردید مبارزان را در جدائی از هیولای رویزیونیسم تشدید

می کرد. مقاومت قهرمانانه رفقای آلبانی و چین علیرغم فشارهای طاقت فرسای رویزیونیست‌های خروشچنی نشان می داد که رفقای سه گانه راه خویش را بدرستی تشخیص داده و به اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم وفادار مانده اند. همین مشکلات و فضای عمومی نشان می داد که کار این رفقا تا به چه قهرمانانه بوده است. اقدام این رفقای سه گانه حتی در کلام دشمنان که با پیوستن رفیق امیر خیزی کمونیست پر سابقه و قدیمی ایران به سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان کامل شد، یک اقدام تاریخی و سترگ بود.

در درون حزب توده ایران از بدو تولد آن همواره نکات مورد اختلاف فراوان بود. حزب در برخورد به ماهیت بورژوازی ملی در ایران دارای روش یکسان و بی خدشه ای نبود. حزب در برخورد به مسئله کودتای ۲۸ مرداد دارای نظر یگانه ای نبود، حزب در برخورد به مسئله آذربایجان و کردستان، در برخورد به مسئله نفت شمال نظر واحدی نداشت، ولی یک رفیق کمونیست می داند که توسل به اسلحه انشعاب و جدائی سازمانی از حزب باید بر اساس اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم و استناد به آن صورت گیرد. هر اختلاف سیاسی نباید و نمی تواند به انشعاب منجر شود. اختلافات سیاسی ای وجود دارد که به تحلیل از اوضاع روز بر می گردد و مبنای اشتباه آن می تواند ناشی از عدم معرفت کافی و محدود بودن اطلاعات و یا در دسترس قرار نداشتن داده هائی باشد که برای یک تحلیل همه جانبه ضروری است. شبیه این اختلافات همواره در حزب بروز می کند و سرانجام با برخورد صمیمانه و علمی قابل بررسی و رفع است. اختلافاتی نیز در عرصه سیاسی بروز می کند که ریشه تئوریک و یا ایدئولوژیک دارد. چنین اختلافاتی چون زمینه عمیقتری دارد بروزش اتفاقی نیست، در هر لحظه و در هر حادثه به شکلی دیگر ولیکن با همان مضمون قدیمی ظاهر می شود. برخورد بهر یک از این اشتباهات نمی تواند یکسان باشد. باید برای مبارزه با این اشتباهات ابزار متناسب با آن را که کارائی ممکن را داشته باشد برگزید. مبنای یکی از این اشتباهات خطای معرفتی است و دیگری منفعت طبقاتی است. این برخورد در عرصه سازمانی نیز تجلی می یابد. این بدان مفهوم است که اگر رفیقی باین نتیجه رسید که حزبش به مبنای کمونیستی اعتقادی ندارد و برای در افتاده که ماهیت وی را مخدوش کرده و این انحراف ایدئولوژیک در عمل و در سیاست به همکاری طبقاتی و همدستی با امپریالیسم و ارتجاع منجر می شود باید با برافراشتن پرچم مارکسیسم لنینیسم به توده کارگران و کمونیست‌ها نشان دهد که راه صحیح از کدام طرف است. باید مشعل مبارزه طبقاتی را بر سر راه مبارزان بگیرد تا آنها موفق شوند در پرتو انوار این مشعل روشن ایدئولوژیک، راه را از چاه تشخیص دهند. در این جا سخن بر سر یک مسئولیت کمونیستی و وجدان انقلابی حزبی است. باید بیک مبارزه مهم ایدئولوژیک برای دفاع از اصل و حقانیت مارکسیسم لنینیسم دست زد. زیرا فاصلت در این عرصه است که می توان چهره دشمنان کمونیسم را روشن کرد. ویژه گی رویزیونیست خروشچنی در این بود که به رویزیونیست بودن خویش اعتراف نمی کرد بلکه خویش را مدافع طبقه کارگر و کمونیست جا می زد و در ضمن از منبع اتحاد جماهیر شوروی که از اعتبار بین المللی و در نزد کمونیست‌ها و از احترام خاصی برخوردار بود نشات می گرفت و این امر کار شناخت و مبارزه با

رویزیونیسم ریاکار را که از پشت به جنبش کمونیستی خنجر می زد مشکل می ساخت.

در چنین شرایط وظیفه کمونیست‌ها دو چندان سخت بود زیرا به اسراری پی برده بودند که دیگران هنوز از کنه نتایج آن بی خبر مانده و آینده تاریک تکامل رویزیونیسم و فروپاشی شوروی را نمی دیدند. این بود که باید با تمام قوا و به خطر انداختن هستی خویش با برافراشتن مشعل مبارزه طبقاتی هستی طبقاتی و ملی را نجات می دادند و تلاش می کردند که مبارزان راه آزادی طبقه کارگر با حقایق آشنا شوند. فدا کردن خویش سرآغاز رهائی جنبش بود.

کمونیست‌ها در عین حال هوادر وحدت حزب هستند و می دانند که تفرقه در صفوف حزب طبقه کارگر تفرقه در صفوف پرولتاریا خواهد بود و این است که همواره در عین اعتقاد به وحدت به امر مبارزه اصلاحی درون حزب با مسئولیت برخورد می کنند. کمونیست‌ها از امر وحدت حزبی همانگونه که رفیق استالین در سوگندش به مزار لنین گفت چون مردمک چشم خویش حراست می نمایند. لیکن امر وحدت تا زمانی مقدس و قابل حمایت است که متکی بر مارکسیسم لنینیسم باشد. حزبی که ارکان اعتقاداتش را از دست داده و از مارکسیسم لنینیسم روی برتافته است و هدفش تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم لنینیسم است هرگز قابل دفاع نیست و وحدتش تنها می تواند به طبقه کارگر ضربه بزند. این حزب دمل چرکینی دارد که برای نجات تن بیمار باید فوراً مورد عمل جراحی قرار گرفته و از بدن حزب بدور افکنده شود. آنوقت حزب سالمی که دوران نقاهتش را پشت سر می گذارد قوی تر از گذشته، با اراده واحد با یگانگی اندیشه به عرصه مبارزه می آید تا کار مبارزه را به پیش برد. با تن بیمار نمی توان مبارزه کرد. پس حفظ وحدت حزبی که علی الاصول امر مقدسی است و باید با مسئولیت کمونیستی به آن برخورد کرد تنها بر اساس اصول کمونیستی مجاز است و لا غیر.

بر افراشتن چنین پرچمی زمانی مجاز است که ماهیت تشکل تغییر یافته باشد. ماهیت نیز زمانی تغییر می یابد که دوری از کمونیسم به جنبه دائمی، عمده، درونی و نسبتاً پایدار تشکل تبدیل شده باشد. این تغییر ماهیت را شما در برنامه و اساسنامه و در موضع‌گیریهای حزب هر روز و هر گاه می ببیند. در این مرحله است که روند مبارزه درونی به پایان می رسد و روشن می گردد که بیماری حزب علاج ناپذیر است. حال باید توده ها را نسبت به این بیماری خطرناک آگاه ساخت تا به کسی سرایت نکند. مبارزه برای آگاه سازی توده ها نمی تواند یک مبارزه مخفی و پنهان از چشم توده ها باشد. این مبارزه باید روشن، علنی، مستدل و با پیشنهادات سازنده و آینده نگر و راه گشا همراه باشد و به توده ها دورنما بدهد. رفقای سه گانه ما با اقدام تاریخی در زمان بروز رویزیونیسم در شوروی و در حزب توده ایران باین وظیفه کمونیستی خویش عمل کردند. آنها شاهد بودند که حزب توده ایران در مهاجرت از مواضع انقلابی دست می کشد و خط مشی جدید حزب "کمونیست" شوروی را می پذیرد. آنها مدت‌ها با این نظریات در حد امکاناتی که در دست داشتند و حتی با احترام به موازین سازمانی لنینی مبارزه کردند ولی زمانیکه خط مشی رویزیونیستی رسماً مورد تأیید حزب قرار گرفت حاضر نشدند آنرا بپذیرند و به آرمانهای حزب توده ایران وفادار ماندند. این اکثریت کمیته مرکزی حزب توده ایران بود که از حزب طبقه کارگر ایران انشعاب می کرد. زیرا انشعاب آنها بر مبنای دوری آنها از مارکسیسم لنینیسم... ادامه در صفحه ۱۱

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

پدیده انشعاب و...

صورت می گرفت. آنها با پذیرش نظریات رویزیونیستی ماهیت انقلابی خویش را تغییر دادند و دیگر نمی شد در کنار این جمع ضد انقلاب فعالیت کرد.

این مهم نیست که اکثریت و اقلیت به چه نسبتی تقسیم می شوند. کمیت هرگز تعیین کننده ماهیت نیست. این مهم است که کدام خط مشی بر آنها غالب است. هم اکنون تعداد اعضاء احزاب سوسیال دموکرات و یا دموکرات مسیحی ها از کمونیستها بیشتر است ولی این قدرت عددی و کمی دلیل حقانیت آنها نیست دلیل ضعف ماست دلیل خیانت رویزیونیستها و فریب مردم و طبقه کارگر توسط آنهاست.

وقتی کسی به بیماری پی برد دیگر نباید مامشات کند، زیرا مامشات همواره باعث گمراهی و ایجاد زمینه مهیا برای عوامفریبی دشمن طبقاتی در درون حزب است. هر چه این مامشات با دشمن طبقاتی بیشتر طول بکشد حقانیت امر مبارزه و جدائی کند تر می شود و توجیه آن مشکلتر خواهد شد. زیرا زمان درازی در اختیار دشمن قرار داده می شود تا رفقای حزبی را کور کنند. تشدید مبارزه طبقاتی در درون حزب و سرانجام برافراشتن پرچم مبارزه برای تصفیه حزب از اپورتونیستها و ضد انقلابیون یک وظیفه تاریخی و اقدامی مسئولانه است. مهم این نیست که اقلیت و یا اکثریت در کدام طرف است. در این مبارزه کمیت نقش تعیین کننده ندارد. کیفیت است که نقش تعیین کننده دارد. حزبی مارکسیستی لنینیستی با صد نفر عضو در نزد ما ارزشی صدها برابر از تشکلی ضد کمونیستی با صدها هزار عضو دارد. اقلیت و یا اکثریت بخودی خود گویای حقانیت نیست. اقلیتی کمونیستی آینده را دارد، زاینده است و رشد می یابد حال آنکه اکثریتی ضد کمونیستی و رویزیونیستی میرا است و تحلیل می رود تا نابود شود. افراشتن پرچم روشن مارکسیستی لنینیستی از سقوط اعضاء و به یاس دچار شدن آنها جلو می گیرد، آنها را برای پیشبرد امر خوب بسیج می کند و این است که پایدار خواهد ماند. اگر به گذشته حزب توده ایران بازگردیم می بینیم که بر مبنای این تحلیل تاریخی در حقیقت این رفقای سه گانه نبودند که از حزب توده ایران انشعاب کردند، این اکثریت بزدل کمیته مرکزی بود که از مارکسیسم لنینیسم انشعاب کرد. بهمین جهت نیز سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان که به حزب کار ایران (توفان) تکامل یافت از همان بدو امر خویش را، همواره ادامه دهند راه حزب توده ایران می دانست و معتقد بود که توفان است که مدافع مارکسیسم لنینیسم و سنتهای انقلابی حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران است. شعار احیاء حزب طبقه کارگر ایران احیاء سنتهای انقلابی جنبش کمونیستی ایران بود، بیان این واقعیت بود که رفقای ما ادامه دهنده راه حزب توده ایران هستند و همه توده ایهای مارکسیست لنینیست باید به حزب خود بپیوندند. کمیته مرکزی حزب رویزیونیستی توده ایران در حقیقت برای فریب کمونیستها عنوان حزب توده ایران را غصب کرده بود. اینکه چه حوادثی خارج از اراده رفقا قاسمی و فروتن سیر حوادث را به جهتی راندند که رویزیونیستهای راست به یاری رویزیونیستهای "چپ" که در مقابل مارکسیسم لنینیسم پرچم انحرافی "کاستریسم" و "گواریسم" را بر افراشته بودند راه خلاصی یافتند از حوصله این مقاله خارج است.

در این مقاله ما قصد داریم به این امر اشاره کنیم که انشعابگر کسی است که از مارکسیسم لنینیسم انشعاب می کند. انشعاب باید زمانی صورت گیرد که معلوم شود حزب به تغییر ماهیت دچار شده است و امکان اصلاح آن ممکن نیست. آنوقت باید دامنه مبارزه ایدئولوژیک را که از قبل شروع شده بود گسترش داد و تعمیق کرد و ضد انقلاب را از صفوف حزب پاک نمود. تصمیم به این کار مهم باید با احساس مسئولیت کمونیستی صورت پذیرد. نمی شود هر اشتباه حزبی و یا رهبری را در حالی که هنوز ماهیت حزب در مجموع خویش کمونیستی است بهانه تجزیه صفوف تشکیل پروتاریا قرار داد، این روش خرده بورژوائی است که با تفرقه افکنی حیات خرده بورژوای خویش را بازتولید می کند و هر اشتباه حزبی را بدون توسل به توجیه کمونیستی وسیله انشعاب قرار می دهد. این نوع برخورد غیر مسئولانه همواره دستاویزی برای خرده بورژواها و یا دشمنان طبقه کارگر است که حزب را به تجزیه بکشانند، کار خرده بورژواها فقط تنظیم فهرستی از نارضایاتی ها و غر زدنهای متعارف است که مورد پسند آنها نیست. بیچاره ها تصور می کنند که تاریخ با تولد آنها آغاز شده است و هر چه قبل از آنها بوده است مطرود است. خرده بورژوا فقط خودش را مرکز جهان می پندارد. فقط مواضع خودش "انقلابی" است و قبل از وی همه ضد انقلابی بوده اند. خرده بورژوا خود را درگیر "بحثهای زائد تئوریک و ایدئولوژیک خسته کننده" نمی کند فوراً طرفدار عمل است که کار را یکسر کند. مثلاً انشعاب از حزب توده ایران باین بهانه که حزب در مقطعی در مورد حکومت دکتر مصدق سیاست درستی نداشته است و یا اینکه حزب در مقطع ۲۸ مرداد به مقاومت مسلحانه دست نزد و یا چرا حزب جنبش مسلحانه آذربایجان را به جنبش عمومی سراسر ایران بدل نکرد و نظایر آنها نمی تواند اقدامی درست باشد. این نوع برخورد که غیر مسئولانه و خرده بورژوائی است راه را برای کسانی که از "خانه خاله قهر" می کنند باز می گذارد و به هرج و مرج در درون جنبش می کشاند. کار به جایی می رسد که بی مسئولیتی به فضیلت بدل می شود و هر کس به استناد یک سیاست جداگانه معین و یا یک برخورد نارقیفانه از تشکل موجود جدا شده و با سرهمبندی چند تا شعار دهان پرکن تشکل جدیدی بوجود می آورد بدون اینکه توضیح دهد علت انشعاب چه بوده و به چه علت به تشکلهای موجود نیبوسته و لزوم بر پائی تشکل جدیدی را که ماهیتاً با بقیه در تناقض است احساس کرده است. جنبش هم بعلت ضعف و مشغله فراوان از این گروهها و تشکلهای توضیح لازم را نمی خواهد که از هویت سیاسی خویش دفاع کنند و ضرورت حیات و بقای خویش را به طبقه کارگر توضیح دهند. تشکلهائی هستند که علیرغم اینکه ذره ای به سوسیالیسم اعتقادی ندارند ولی برای فریب افکار عمومی و طبقه کارگر هنوز خود را چپ و کمونیست جا می زنند. نام کمونیستی سرپوش هویت ضد کمونیستی آنها است. کار حسابرسی آنچنان درهم ریخته که امکان اختلاس فراوان شده است. مضحک این است که تشکلهائی که باین نحو زاده و علت جدانشان انحراف و یا قبول مارکسیسم لنینیسم نبوده است طبیعتاً از چند هفته بعد با همان تشکل قبلی اتحاد عمل برقرار می کنند و مرزهای طبقاتی را مخدوش می کنند و مردم را به گمراهی می کشانند. ریشه این انحراف در موجبات انشعاب و

جدائی است. اگر کمونیستها مرزهای خویش را از کمونیست نماها متمایز نکنند مردم و طبقه کارگر در روند مبارزه را کجا بفهمند که حق با کیست و چه کسانی واقعا به دانش مبارزه طبقاتی مسلط هستند و با مسئولیت به سرنوشت مردم برخورد می کنند. به سرنوشت انشعاباتی که با ماهیت خرده بورژوائی صورت گرفته است نگاه کنید همه آنها سترون بوده اند و نتوانسته اند از قله کوه پرمردعای گلی به سر این جنبش بزنند. هنر آنها سقوط از یک ورطه خطرناک به منجلاب متعفن بعدی بوده است. ریشه همه این انحرافات در ماهیت خرده بورژوائی و در عدم شناخت از مارکسیسم لنینیسم بوده است. انشعاباتی که بر اساس مارکسیسم لنینیسم صورت نگیرد راهی جز آن ندارد که به ورطه پوچی و یاس و سرخوردگی و توبه کاری سقوط کند.

این است که امروز در ایران و بسیاری ممالک دیگر با بروز رویزیونیسم با موجی از سردرگمیا و پراکندگی روبرو هستیم که همه خویش را کمونیست و مارکسیست لنینیست می دانند ولی حاضر نیستند به تشکلی بپیوندند که از نظر قدمت و حقانیت حمایت از مارکسیسم لنینیسم بر همه آنها پیش کسوتی دارند.

اگر اهمیت دفاع از مارکسیسم لنینیسم و تقویت این ایدئولوژی بر آنها روشن باشد، اگر بفهمند که پراکندگی نهضت کارگری ریشه اش در پراکندگی نهضت کمونیستی است، اگر جای عمده را با غیر عمده تشخیص دهند آنگاه انتخاب راه آسان می گردد. حزب کار ایران (توفان) بر اساس آموزشی که از مبارزه ایدئولوژیک در درون حزب توده ایران و اختلافات درونی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان گرفته و به هضم این مهم موفق گردیده است و بر این اساس و اعتقاد به ایجاد حزب کار ایران (توفان) در یک وحدت نوین نایل آمده است با مسئولیت کمونیستی به این مهم برخورد می کند و معتقد است که هم اکنون نیز باید مرزهای تمایز میان مارکسیست- لنینیستها و "سوسیالیستها" و "مارکسیستها" و ضد استالینیستها را روشن نگاهداشت. برای حزب ما رفیق استالین پرچم است و رهبری سی سال دیکتاتوری پروتلاریا را در عرصه شوری و جهان بعهده داشته است. بدون تجلیل از استالین، سخن گفتن از سوسیالیسم در شوری و یاد کردن از انقلاب اکتر، چنانچه ملایم بگوئیم و نخواهیم واژه احمقانه را در موردش بکار نبریم حرف پوچی است. استالین معمار بزرگ سوسیالیسم در شوری بود و سوسیالیسم دیگری بغیر از آن در جهان نبوده است و در همان زمان نیز پیامبر و علم غیبگویی وجود نداشت تا بدیل دیگری را ارائه دهد و تا امروز هم پیدا نشده است.

امروز مبارزه ایکه در عرصه ایدئولوژیک در گرفته است ادامه همان مبارزه قدیمی در شکل نوین است. امروز باید پرچم حمایت از لنینیسم را برافراشت. دشمنان لنینیسم که دشمنان کمونیسم هستند با همان شیوه های خروشیفی بر روی لنینیسم خنجر می کشند و در خفا همان حرفهای رویزیونیستها و تروتسکیستها، بوخارینیستها و کائوتسکیستها را تکرار می کنند. آنها امروز هم فاقد الترناتیو سیاسی و اقتصادی در یک کشور پیروزمند سوسیالیستی هستند. باید این مبارزه را علنی کرد و دشمنان لنینیسم را که از یک مبارزه علنی هراس دارند بر ملا نمود. این مبارزه به روشنی یاری می رساند و کمونیستها را تقویت می کند.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

امپریالیستها پذیرا نیستند که نشانان آجر شود

هم آوائی با امپریالیسم، پیرامون حق مسلم ایران

همیشه باید از تجارب گذشته آموزش گرفت و از آن جمعبندی لازم را به عمل آورد. این امر یکی از رموز موفقیت هر ملتی است. خوب است که تا حدودی از تجربه مبارزات ضد استعماری مردم ایران بیاموزیم و تاریخچه فعالیت‌های اتمی را از نظر بگذرانیم تا به نیات شوم امپریالیستها پی ببریم. امپریالیست آمریکا در پی سیاست دروغین "اتم برای صلح" و بخاطر بازاریابی برای محصولات اتمی خویش یک راکتور اتمی به ظرفیت پنج مگاوات که با سوخت اورانیوم بسیار غنی ۹۳ در صد کار می کرد در دوران رژیم گذشته به ایران با مبلغ گزافی فروخت که تا سال ۱۳۵۷ از آن استفاده میشد و امپریالیستها و صهیونیستها از اورانیوم ۹۳ درصدی آن که نقش دو منظوره داشت و می شد از آن بمب اتمی ساخت نمی ترسیدند. دولت آمریکا تجهیزات "هات سل Hotcell" برای جدا سازی پلوتونیوم را نیز که هم اکنون آنرا منبع خطری برای صلح جهانی قلمداد می کند در اختیار دولت وقت ایران قرار داده بودند. البته نظارت بر این راکتور در کشور "مستقل و ملی محمد رضا شاه" در ید اختیارات امپریالیست آمریکا قرار داشت و ایرانی ها باید سرافکنده مطیع اوامر نمایندگان استعمار در ایران می بودند. ایرانیها حق داشتند بزرگوارانه ساختمان آن تاسیسات را بنا کنند. تاریخچه این قرارداد میان دولت وقت ایران و کمپانی آمریکائی AMP بسیار برای تجربیات امروز آموزنده است. گفتار دکتر علی اصغر آزاد از بنیان گذاران سازمان انرژی اتمی ایران در مورد راه اندازی راکتور اتمی دانشگاه تهران نقش استعماری آمریکا را بر ملا می کند.

طبق قرار داد تمامی عملیات نصب ماشین آلات و وسایل کنترل راکتور به عهده کمپانی مذکور و تمامی کارهای ساختمانی راکتور به عهده مقاطعه کاران ایرانی بود. با وجودیکه از آغاز کار، همه روزه عده معدودی از کارشناسان مرکز، عملیات نصب دستگاههای کنترل راکتور را از نزدیک تعقیب می کردند، در آخرین مراحل نصب راکتور یعنی در موقعی که نصب دستگاههای کنترل راکتور و همچنین سیستم های تصفیه آب استخر و ماشین آلات تهویه راکتور شروع شده بود بدون هیچ مقدمه ای بر اساس یک سیاست استعماری و امپریالیستی از ورود کارشناسان مرکز به محوطه کارگاه جلوگیری به عمل آمد. از آن روز کارشناسان به کارگاه راه نیافتند تا روزی که عملیات نصب ماشین آلات راکتور خاتمه یافت و آماده تحویل به مرکز اتمی شد. امپریالیستها به تعهدات خویش عمل نمی کردند و نمی خواستند که کارشناسان ایرانی که مخارج و هزینه های راکتور را داده بودند و در واقع آن راکتور را با اصول فناوری آن از نظر حقوقی خریداری کردند سر از کار راکتور در آورند. آنها می خواستند ایرانی ها همواره وابسته به استعمار باقی بمانند. ما در تجربه تاریخ مبارزات مردم ایران در دوران ملی شدن صنعت نفت نیز با این وضعیت روبرو بودیم. شرکت نفت انگلیس در ایران به هیچکدام از تعهدات خویش در مورد آموزش کارشناسان ایرانی رفتار نکرده بود. نفت ایران را از راه لوله های قاچاق به بصره می زدند. و با کارگران و کارشناسان ایرانی مانند برده رفتار می کرد. آنها برای شکستن اعتصاب کارگران از کارگران و کارشناسان هندی که زیر سلطه امپریالیست انگلستان بودند، استفاده می کردند. امپریالیست آمریکا حال پا در جای پای امپریالیست انگلستان می گذاشت. بهمین جهت بود که ماموران استعمار آمریکا یعنی کارشناسان کمپانی AMP که برای نصب راکتور در تهران بودند بدون دادن کوچکترین آموزشی به کارشناسان مرکز به کلی کنار کشیدند و امید به این بستند که از ناتوانی علمی و فنی کارشناسان مرکز سود جستند و با فشار و ارعاب و شکستن روحیه از موقعیت برتر استعماری، امضای قرارداد دیگری را برای اداره موقت امور راکتور بر دانشگاه ایران تحویل کنند.

دولت وقت ایران برای آموزش فناوری هسته ای ۲۰۰ میلیارد ریال سرمایه گذاری کرد. ایجاد ۲۳ نیروگاه اتمی با ظرفیت ۲۳۰۰۰ مگا وات هدف اصلی و اساسی دولت قرار گرفت. در همین رابطه در سال ۱۳۵۳ یک میلیارد دلار به دولت امپریالیست فرانسه سخاوتمندانه وام داده شد تا یک کارخانه غنی سازی اورانیوم را از جمله با پول ایران تاسیس کند. در پی آن ۱۰ درصد از سهام شرکت "آوردیف" را خریداری کرد. تاسیسات مذکور کنسرسیومی از کشورهای فرانسه، بلژیک، اسپانیا و ایتالیا بود. تا به امروز نیز این سهام ایران وضعیت روشنی ندارد. رژیم ایران نیز در مورد آن سکوت اختیار کرده است. گفته می شود که دولت فرانسه بر خلاف تعهداتش حاضر نشده است نه پول ایران را پس دهد و نه اورانیوم غنی شده در اختیار ایران بگذارد. امپریالیست فرانسه نیز مانند امپریالیست آمریکا و انگلستان به زیر تعهداتش زده است و حال همین امپریالیستها که تعهدات خویش را عمل نکرده اند و حق ایران را به وی نمی دهند مجدداً پیشنهاد می کنند که اورانیوم غنی شده باید در کشور ثانی تهیه گردد و سپس به ایران تحویل داده شود. توگویی آنها به تعهدات گذشته خویش در این زمینه عمل کرده اند که با بی شرمی چنین شرایطی را به ایران تحمیل می کنند. رژیم ایران نیز ضرورتی نمی بیند که مرتباً این مانورها و تاکتیکها و تهدیدات و قلدربهای امپریالیستها را برای مردم روشن کند. زیرا آنها می خواهند در عقب سازش با امپریالیستها بر سر منافع ملی ایران را باز بگذارند. آنها در پی امنیت رژیم خویش هستند و نه در پی حفظ منافع ملی ایران. باز هم گفته می شود که دولت ایران در خفا و بطور غیر رسمی برای بازپس گرفتن حقوق ایران موفق شده است با آذربائی... ادامه در صفحه ۹

Workers of all countries unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 75 – June. 2006

پدیده انشعاب و برخورد مارکسیست لنینیستی

شما وقتی به به منظره سیاسی اپوزیسیون ایران نگاه می کنید نمی توانید از شگفتی دست بردارید. در اینجا سخن ما بر سر اپوزیسیونی است که خود را بهر تقدیر چپ می شناسد و می نامد.

البته هدف ما در نگارش این مقاله آن نیست که تاریخچه همه این انشعابات را مورد ارزیابی قرار دهیم و به صحت و سقم و حقانیت آنها پی برده و حکم صادر کنیم. این وظیفه امروز در دستور کار حزب ما قرار ندارد و در آینده نزدیک نیز قرار نخواهد داشت. در پاره ای از این حوادث حزب توده ایران تا زمانیکه ماهیت کمونیستی داشت به اظهار نظر پرداخته و از جمله در مورد ماهیت انشعاب خلیل ملکی، جلال آل احمد، خنجی، حجازی و... اظهار نظر کرده است.

بنظر ما مهم این است که به رهنمودهایی برای آینده اشاره کنیم و از این رهنمودها که ناشی از تجربه گذشته است پند بگیریم تا در این راه پر مخاطره و دشوار آتی سره را از نا سره هر چه زودتر تشخیص دهیم و ملاکهای بر شماریم که بر اساس آن بتوان آموزش یافت تا سره را از ناسره تشخیص داد. این شیوه کار کمکی به همه مبارزان راه آزادی طبقه کارگر است تا نجات خویش را با سقوط در ورطه جدیدی... ادامه در صفحه ۱۰

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی

Postbank Hamburg

BLZ: 20110022

KontoNr.: 257 330 2600 Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan

Postfach 103825

60108 Frankfurt

Germany